

کومه له هم قوت قلب بیشتر گرفت. این بار عبدالله مهتدی سخنگوی این حرکت شد. متاسفانه و دوباره ابراهیم علیزاده در کنار خط ناسیونالیستی و در مقابل خط چپ و کمونیستی قرار گرفت. با تغییر تناسب قوا در سطح منطقه به نفع ناسیونالیسم، همزیستی گرایش کمونیستی و ناسیونالیستی درون کومه له هم غیر ممکن شد. کمونیسم کارگری و منصور حکمت و اکثریت قاطع رهبری و کادرها و اعضای حزب کمونیست ایران اتفاقاً در پیوستگی با تاریخ چپ و کمونیستی این حزب، مسیر سیاسی خود را از ناسیونالیسم جدا کردند.

ابراهیم علیزاده، پیوستگی سیاسی خود را با ناسیونالیسم درون حزب ادامه داد. در صورتیکه با انتخاب خط چپ توسط او چه بسا سرنوشت حزب کمونیست ایران به نحو دیگری رقم میخورد.

خلاصه کنم در تمامی این مقاطع مهم و تعیین کننده که محور کشمکش ناسیونالیسم و کمونیسم درون حزب بود، خط مشی ابراهیم علیزاده ایستادن در کنار راست ها و یا دنباله روی از آنها بود. این انتخاب سیاسی معرفتی نبود و همچنانکه اشاره شد بر اساس منفعت های "جنبش کردستان" که اسم رمز جنبش ملی است و "مصلحت های کومه له" به عنوان سازمان حاضر در صحنه آن جنبش تبیین شده است. روایت ابراهیم علیزاده از تاریخ حزب کمونیست ایران منطبق با انتخاب سیاسی او است. این روایت جناح چپ جنبش ملی است که زبان چپ را به عاریه گرفته است. انتخاب سیاسی ابراهیم علیزاده در مقاطع مختلف نقش مهمی در تقویت مواضع ناسیونالیسم درون کومه له و نهایتاً جدایی جریان کمونیستی از این حزب داشت. به نظر با جدایی کمونیسم کارگری و چپ، پرونده تاریخ واقعی و سوسیالیستی حزب کمونیست ایران بسته شد و از سال ۱۳۷۰ تاکنون این پدیده تاریخ کاملاً منفک جدیدی را طی کرده است. در بخش دوم این نوشته به این تاریخ جدید و آینده حزب کمونیست ایران میپردازم.

ادامه دارد

کماکان خط مشی دوری از سیاست چپ و ایستادن در کنار جناح راست و ناسیونالیست هایی همچون عمر ایلخانی زاده را ادامه داد. هشدار منصور حکمت و کمونیسم کارگری را جدی نگرفت که گفته شد خط ناسیونالیستی میخوانند، افق نوع حزب دمکرات را بر کومه له حاکم کنند و به سازمان دیگری در جنبش ناسیونالیستی کرد تبدیلش کنند. همسویی ابراهیم علیزاده و همفکرانش با خط ناسیونالیستی امکان گرد آوری نیرو و تحمیل انشعاب سازمان قوم پرست زحمتکشان را از درون کومه له موجب شد.

ب- در آن دوران بلوک شرق و شوروی فرو پاشید و بیشترین تعرض علیه کمونیسم و چپ گرایی در سطح جهانی شد. منصور حکمت و خط کمونیسم کارگری به شاهدهی کنگره سوم آن حزب و مکتوبات آن در بسوی سوسیالیسم شماره ۳ به استقبال این وضع رفتند، آن را معنی کردند. پایه های جنبش کمونیسم کارگری را محکم کردند و دفاع از کمونیسم و مارکسیسم را نمایندگی کردند. افق کمونیستی حزب کمونیست را ترسیم کردند. ابراهیم علیزاده و خط مشی او با لاقیدی تمام در قبال تئوری و سیاستهای راهگشای آن دوران در مورد اوضاع جهانی و مصاف های کمونیستی با سکوت و تردید و ابهام و مخالفت سنگر مقاومت و مانع تراشی را در مقابل جریان چپ درون حزب نمایندگی کردند و به "قاچ زین چسبیدند" و عملاً نقطه اتکا سیاست راست در درون حزب بودند.

ج- بحران خاورمیانه و اشغال کویت اتفاق افتاد. نظم نوین جهانی طلوع کرد. کمونیسم کارگری و منصور حکمت که خط مشی حزب کمونیست ایران را ترسیم میکرد، شفاف ترین خط کمونیستی معاصر را تبیین و نمایندگی کرد. نسبت به پیامدهای دخالت گری نظامی آمریکا از همان دوران هشدار داد. در این کشمکش کم کم خط ناسیونالیستی درون حزب، قوت قلب بیشتر میگرفت. ابراهیم علیزاده و همفکرانش با بی خطی و سیاست پاسیو عملاً دنباله رو جناح راست باقی ماندند.

د - عاقبت تحولات کردستان عراق به وقوع پیوست. ناسیونالیسم کرد به قدرت رسید. ناسیونالیسم درون

ایران و کومه له شکل گرفت. با همین ارزیابی در مقابل خط کمونیستی ناظر بر حزب کمونیست ایران و استراتژی کمونیستی کنگره ششم کومه له که خود از سخنگویان آن بود، قرار گرفت. به این ترتیب پیوستگی سیاسی خودش را با خط چپ درون حزب که تا آن زمان با آن تداعی میشد، قطع کرد و به جبهه راست درون حزب کمونیست ایران تغییر ریل داد و به آن پیوست.

ابراهیم علیزاده بر مبنای نگرشی راست و تحلیل اخلاقی و سطحی اعلام میکند، به دنبال آتش بس جنگ ایران و عراق و تشدید سختی ها و ناملايمات عده ای (که به گفته خود اکثریت قاطع آن حزب بودند) صحنه را ترک کردند و خم به ابرو نمی آورد که صف وسیع نسل کمونیستی سه دهه اخیر را که پرچمدار مبارزه بی امان علیه سرمایه و جمهوری اسلامی و ناسیونالیسم کرد و حزب دمکرات بوده و تاکنون هم هستند این چنین معرفی کند. ظاهراً در اوج گیری فضای عقب مانده بعد از قدرت گرفتن ناسیونالیسم در کردستان عراق این تصویر از کمونیستها خریدارانی داشت و بر همین فضا سرمایه گذاری میشد. از نظر او صحنه مبارزه اردوگاه نظامی کومه له در زرگوز اطراف سلیمانیه است و اگر به او یاد آوری شود از مقطع آتش بس جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۷ تا جدایی کمونیسم کارگری در سال ۱۳۷۰ که هنوز بخش علنی حزب در کردستان اعم از چپ و راست در همان اردوگاه بودیم، اتفاقات مهمی در سطح جهانی و منطقه ای و در خود حزب کمونیست ایران اتفاق افتاد و خط مشی و گرایشی که او نمایندگی را به عهده داشت در مقابل خط کمونیستی ایستاد و یا در حاشیه سرنوشت ساز را ترک کرده بود. بگذارد به سرخط اهم آن اتفاقات در همان دوره سه ساله اشاره کنیم و ببینیم در صحنه مبارزه کمونیستی چه جریانی غایب و یا مانع و چه جریانی حاضر بود.

الف- کشمکش چپ و راست در درون کومه له منجر به شکست راست و کنار گذاشته شدن از رهبری تشکیلات کومه له شد. خط چپ تا زمانی که با تصمیم خود حزب کمونیست را ترک کرد، رهبری حزب و کومه له را به دست گرفت. ابراهیم علیزاده به عنوان دبیر اول کومه له

جناح چپ "جنبش کردستان" و تاریخ حزب کمونیست ایران

در میان روایت های چپ و راست از تاریخ حزب کمونیست ایران، روایت سانتر و وسطی هم از تاریخ حزب کمونیست ایران وجود دارد. اما اشتباه است اگر تصور شود که روایت ابراهیم علیزاده بستر عمومی سانتر درون حزب کمونیست ایران را نمایندگی میکند. این سانتر تجزیه شد و سانترسم ابراهیم علیزاده در مقاطع مختلف و تا به حال به ناسیونالیسم کرد تمکین کرده و در جبهه آن ایستاده است.

بار اول و به دنبال آتش بس در جنگ ایران و عراق و دورنمای انقباض کامل فعالیت نظامی تشکیلات نظامی و علنی کومه له، آلترناتیو های مختلف سیاسی در سطح رهبری حزب کمونیست ایران در مقابل هم قرار گرفتند. از یک طرف استراتژی شناخته شده ناسیونالیستی در منطقه یعنی سیاست انتظار و زیستن در شکاف دولتها و ادامه "اردوگاه داری پیشمرگانه" و پذیرش محدودیتهای سیاسی فراوان در قبال آن و از طرف دیگر استراتژی کمونیستی متکی به تشدید فعالیت سیاسی و سازمانی در شهرها و در محیط کار و زیست کارگر و مردم و ایجاد جنبش و سازمان کمونیستی در داخل، محدود کردن بعد فعالیت نظامی به نیروی رزمی آماده در اردوگاههای مرزی و سبک کردن تشکیلات علنی در کردستان عراق، بیرون کشیدن رهبری و بخش قابل توجهی از نیروی انسانی کومه له از زیر دست حاکمیت بعث که مجبور به وابستگی بیشتر به امکانات دولت عراق و امتیاز دادن غیر اصولی نشویم.

استراتژی دوم که در جنبش سیاسی کردستان تازه بود، با مخالفت و شانتاژ گرایش ناسیونالیستی در درون کومه له که گویا "عده ای میخوانند صحنه مبارزه را ترک کنند"، روبرو شد. ابراهیم علیزاده در موقعیت دبیر اولی کومه له با ارزیابی محدود نگرانه ظاهراً از سر مصلحت تشکیلات نظامی کومه له و "ماندن در صحنه مبارزه" که منظور اردوگاههای نظامی در خاک کردستان عراق بود، به دنباله رو گرایش ناسیونالیستی تبدیل شد و در جبهه راست در مقابل چپ حزب کمونیست ایران ایستاد و اولین شکاف بزرگ درون حزب کمونیست

منافع جنبشهایی که در صحنه حاضر بوده اند، باید سنجید و ارزیابی کرد. روایت های مختلفی هم که از تاریخ حزب کمونیست ایران وجود دارد، در همین بطن باید ارزیابی کرد. فکر میکنم در این تردیدی وجود ندارد، مقطعی که عبدالله مهتدی به تمام معنا تصمیم میگیرد به جنبش ناسیونالیسم کرد بپیوندد، بازبینی خود را از تاریخ حزب کمونیست ایران بر اساس منافع آن جنبش تنظیم میکند و به این نتیجه میرسد کل تاریخ چپ حزب کمونیست ایران و از جمله پیشینه چپ خودش برای جنبش ناسیونالیستی دست و پا گیر و زیانبار بوده و آن را نفرین میکند. از حزب کمونیست ایران و کومه له خارج میشود و سر راست سازمان قوم پرست و فدرالیست افراطی را سازمان میدهد.

در مقابل زمانی که منصور حکمت در رساله "دورنمای فعالیت حزب در کردستان" و کتاب "تفاوت های ما" تاریخ حزب کمونیست ایران را در اوضاع بین المللی جدید و دوران فروپاشی کمونیسم بورژوازی و دروغین و دوره هجوم علیه کمونیسم بازبینی میکند، از زاویه سنگر بندی کمونیستی محکم تر و جوابگوی دوران جدید، از زاویه کارگر کمونیست اواخر قرن بیستم از یک طرف ارزش یک حزب قوی چپ و از طرف دیگر محدودیتهای جدی آن برای ایفای نقش جدید را تأکید میکند. در آن مقطع نه آن را نفی و نه آن را تقدیس میکند. تلاشی گسترده برای ایجاد تغییر ریل اساسی در آن را سازمان میدهد. متاسفانه این پروسه به نتیجه سر راست نرسید و منصور حکمت میان بر زد و حزب کمونیست کارگری را برای رسیدن به اهداف سر راست کمونیستی در دوران جدید سازمان داد که مورد بحث اینجا نیست. در این میان ارزیابی و روایت ابراهیم علیزاده نه اینست و نه آن. روایت و ارزیابی است در میان این دو که در بستر عمومی خط سانتر درون حزب کمونیست ایران قرار میگیرد. اما هنوز سؤال اینست این ارزیابی و روایت از چه جنسی است و در خدمت کدام جنبش و بر اساس منافع کدام جنبش تبیین شده است؟

پیام تسلیت

به خانواده عزیز رفیق عبدالحسین صدام "ابو امیر"!

به رفیق سمیر عادل رئیس "کنگره آزادی عراق"!

به رفیق سامان کریم رئیس دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق!

به همزمان رفیق عبدالحسین، به کمونیستها و آزادیخواهان متشکل در حزب کمونیست

کارگری عراق، "کنگره آزادی عراق" و "گارد امان"!

ضایعه جان باختن رفیق عبدالحسین صدام، "ابو امیر" را از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست صمیمانه تسلیت میگویم. ترور وحشیانه رفیق عبدالحسین یک حلقه از هزاران حلقه جنایتی است که نیروهای اشغالگر آمریکا و دارودسته های ارتجاعی اسلامی و قومی حاکم بر عراق و باندهای جنایتکار میلیشیای تروریستی در حق مردم عراق و آزادیخواهان مرتکب شده اند و یک نشانه دیگر بر

ضرورت و حقانیت مبارزه بی امان و سرسختانه کمونیستها و آزادیخواهان متشکل در صفوف حزب کمونیست کارگری عراق، "کنگره آزادی عراق" و "گارد امان" برای پایان دادن به این جنایات و این جهنم ناامنی و ترور در عراق است. مطمئناً ما را در اندوه عمیق از دست دادن رفیق عبدالحسین شریک و در مبارزه خود تا رسیدن به پیروزی در کنار خود میدانید.

زنده باد خاطره عزیز رفیق ابو امیر

رئیس دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

فاتح شیخ

۶ ژوئیه ۲۰۰۷

زندان ادامه دارد

و

من از "تواین" دفاع میکنم

تلخیص از کمونیست

این روزها اگر سری به سایتهای اینترنتی بزنید با انزجار نامه‌هایی علیه مارینا نعمت و کتاب تازه به چاپ رسیده او [زندانی تهران] مواجه می‌شوید. مارینا دختر ۱۶ ساله‌ای که زندان رفته و شکنجه شده بوده، امروز جرئت کرده لب باز کند و از آنچه که بر وی رفته بنویسد، که ناگهان مورد هجوم سازمانیافته‌ها و اطلاعیه‌ها و مقاله و رساله‌های فردی و دسته جمعی قرار گرفته است. فضا علیه اش خلق شده، فرمان حمله صادر شده و جو ساکت کردن قربانیان رژیم سازمان داده شده است.

کل این تقلاها سمفونی گوش خراشی تولید میکنند که فضا را نه فقط بر مارینا، که تعداد بیشتری از قربانیان شکنجه زندانهای اسلام تنگ تر از آن سلول‌های تک نفره کرده اند که محل شکنجه بودند. اما اشتباه نکنید، این تعرض غیرانسانی از طرف رژیم اسلامی نیست. کار شکنجه گران و بازجویان سابق هم نیست... اگر تا بحال فکر میکردیم زندان از زندانیان فقط قربانی میگیرد، حالا در اوج ناباوری می بینیم که زندان از زندانی شکنجه گر هم می‌سازد. آری، شکنجه گران امروز در خارج کشور، هجوم دسته جمعی شان علیه کسانی است که زیر فشار رژیم در زندان زمین خوردند، شکستند و خورد شدند. اینها علیه شکست خوردگانی می نویسند که در سرکوب انقلاب رژیم آنها را دستگیر و از فیزیکی شخصیت در هم شکسته شده شان موجوداتی دیگر ساخت. از این نسل شکست خورده و له شده، در اثر مداوای روحی و درمانی سالهای طولانی، تعدادی به تحرک افتاده و زبان گشوده اند تا بگویند بر آنها چه گذشته است.

داستان شکسته شدن اینها جریان واقعی سرکوبی است که زندانیان با آن مواجه شدند و جهانیان باید بدانند. تنها زمانی که دنیا داستان [تواب] شدن اینها را بشنود، آنگاه به حال مردم ایران گریه و بر جمهوری اسلامی تف خواهد کرد. اما حالا که تنها یکی از اینها از پس بازسازی خودش بعد از بیست سال توانسته دوباره از زمین برخیزد و لب بگشاید، صدایی از جنس نعره شکنجه گران زندان در مقابلش چهره‌های کریمی را به خاطر او میآوردند. قیافه‌های آشنا و ناآشنای میبیند که دست بر کمر بالای سر او ایستاده و می‌غرند که: اشتباه نکن، فکر نکن حاجی رحمانی و لاجوردی رفته اند و تو آزادی در خارج کشور دهن بگشایی و داستانت را برای جهانیان بازگو کنی؟

اینها به مارینا حمله می‌کنند ولی همانطور که خودشان هم می‌گویند هدفشان درس عبرت به هزاران زندانی سابق است که احیاناً زیر شکنجه ناچار شدند کوتاه بیایند. می‌گویند: فکر نکنید فقط در سلول

سابق دستور می‌گرفتید که چگونه فکر کنید و چگونه به دنیا نگاه کنید و تواب شوید. کور خوانده اید، اگر بازجویان سابق دور شده اند، اما ما نزدیکی و دم دست، تا سکوتتان را حفظ کنیم. تا باز هم تواب تان کنیم. تا باز هم در فضای زندان نگه تان بداریم. آری ما زنده ایم!

این نوشته جوابیه‌ای به این مجمع تشخیص مصلحت زندانیان سیاسی سابق در خارج کشور، و دفاعیه‌ای از [تواین] مورد تعرض و هجوم اینهاست. این نوشته دفاع از هزاران نفر قربانی شکنجه است که رژیم اسلامی در جنگ علیه مردم و انقلاب مردم آنها را به اسارت گرفت و زیر تیغ شکنجه اسلامی از آنها [تواب] ساخت.

کتاب [زندانی تهران] به شکل داستان نوشته شده است و خاطرات زندان مارینا نعمت است که در سن ۱۶ سالگی در اوج سرکوب انقلاب توسط رژیم در اواخر سال ۶۰ دستگیر می‌شود. دستگیری او در ادامه گزارش مدیر مدرسه و دستگیری همکلاسی هایش رخ می‌دهد - مدیر مدرسه حزب الهی بوده و لیست دانش آموزانی که مخالف جمهوری اسلامی بودند را به کمیته داده است. مارینا در یک شب زمستانی دستگیر می‌شود و به اوین برده می‌شود - شکنجه می‌شود و بخاطر سن کمش بدنش توان تحمل شکنجه را نداشته و از حال می‌رود. یکی از بازجویانش - علی - که نقش بازجوی خوب را قرار بوده در رابطه با مارینا بازی کند و خودش زندانی زمان شاه بوده در لحظه اول عاشق مارینا می‌شود.

دو بازجوی خوب و بد اعدام مصنوعی ترتیب می‌دهند که علی نقش قهرمان نجات مارینا را بازی کند و او را قبل از آنکه جوخه اعدام دست به کار شود از اعدام نجات می‌دهد. بازی شان می‌گیرد و مارینا هنوز هم فکر می‌کند که علی او را از اعدام نجات داده است! بعد از چند ماه علی مارینا را تهدید می‌کند که اگر با او ازدواج نکند پدر و مادر و دوست پسرش را دستگیر خواهند کرد. مارینا از ترس دستگیری عزیزانش و مخفیانه از خانواده اش که به ملاقاتش می‌آمدند، با او ازدواج می‌کند و پس از آن گاهی در خانه بازجو و گاهی در اوین است. مارینا حامله می‌شود و شبی که از خانه پدر و مادر همسرش همراه علی بیرون آمدند با دو موتور سوار روبرو می‌شوند که مامور ترور همسرش بودند. علی در یک عکس العمل خودبخودی مارینا را به کنار هل می‌دهد، مارینا زمین می‌خورد علی به دست همکارانش کشته می‌شود.

علی تصفیه داخلی می‌شود و مارینا بچه اش را از دست می‌دهد. بعد از این واقعه مارینا به زندان برگردانده می‌شود ولی با کمک پدر علی بعد از چند ماه آزاد می‌شود. بخاطر نداشتن رابطه نزدیک با خانواده اش

مارینا نمی‌تواند در مورد وقایع دو ساله‌ای که پشت سر گذاشته بود با مادر و پدرش حرف بزند. با دوست پسر سابقش هم بی‌آنکه از علی حرفی بزند ازدواج می‌کند و اینطور که پیداست بعد از سالها که مارینا قادر می‌شود زبان بگشاید، همسرش خیلی انسانی با وقایعی که مارینا در آن دو سال و دو ماه پشت سر گذرانده بود برخورد می‌کند. مارینا هم مثل خیلی از زندانیان سابق سعی می‌کند آنچه را که بر او رفته به فراموشی بسپارد و برای مدتی موفق می‌شود - ولی زمانی که انتظارش را ندارد به سراغش می‌آید و او را آنچنان دچار ناراحتی روحی می‌کند که تصمیم می‌گیرد ناگفته‌ها را بگوید.

مارینا سیاسی نبوده و نیست و همیشه مذهبی از نوع مسیحی بوده و هنوز هم بشدت مذهبی است. در تمام طول کتاب خواننده با تناقضات درونی او روبرو می‌شود، که مدام به خدا متوسل می‌شود ولی هرگز او را نمی‌باید مگر در خوابهایش. مثل برخی مذهبی‌ها در تمام وقایع با این توهم که خدا اینطور خواسته و خدا خودش کمک خواهد کرد، سعی می‌کند امیدوار بماند. هرچند کتاب پر است از احساس گناه و نشان می‌دهد که مارینا نتوانسته خودش را از آن کابوس دو ساله نجات دهد. مارینا کتابش را به زهرا کاظمی و همه زندانیان سیاسی تقدیم کرده است.

کتاب مارینا سندی علیه جنایات رژیم است - نشان می‌دهد که چطور با تهدید دختر بچه‌ای را مجبور کردند با بازجویش ازدواج کند و تغییر دین دهد. مارینا مثل خیلی از انسانها که فکر می‌کنند زندانی سیاسی بودن نشانه انسانیت است وقتی پشت شلاق خورده علی (بازجو - همسر) را می‌بیند که اثر شکنجه زمان شاه بر آن بوده است - احساس نزدیکی نسبت به او می‌کند. فکر می‌کند او هم روزی در وضعیت خودش (مارینا) بوده است - درک نمی‌کند که علی مثل لاجوردی و خلخال از نوع زندانیان سیاسی اسلامی بودند. مارینا تحت تاثیر نظرات علی - همسر - بازجویش قرار می‌گیرد و باورهای او و اینکه رژیم از دو بخش خوب و بد درست شده و خوبها در جنگ با بدها هستند قرار گرفته و باور خودش شده است. مارینا رژیم را به دو جناح تقسیم می‌کند که بخش تندرو آن شامل لاجوردی است که خواهان سرکوب شدید زندانیان است. با اینکه مارینا سعی می‌کند رفتار بازجویانی مثل علی را اینطور ببیند که امثال او در مقابل جناح لاجوردی ایستادند و گرنه وضع خیلی بدتر می‌شد...

خود علی ضرورت اعدام زندانیان را به او گوشزد می‌کند. جالبی کتاب مارینا در این است که پروسه مسلمان شدن یعنی تغییر مذهب و یا ازدواج با بازجو را نشان می‌دهد. شاید این اولین کتابی است که برای توسط فردی نوشته شده که برای مدتی در بین آنها بوده - یعنی مجبور شده با بازجویش بعنوان شوهرش زندگی کند و سلول انفرادی اتاق خواب مشترک آنها بوده است! هرچند مارینا تنها زندانی‌ای نبود که به ازدواج با بازجویش کشیده شد ... واقعیت این است که همه این زندانیان تا کنون در مورد جریان به ازدواج افتادن شان با

بازجویانشان سکوت کرده اند. تفاوت مارینا با آنها در این است که بعد از بیست سال توان نگارش خاطراتش را پیدا کرده است!

روایت مارینا علیه شکنجه‌ای است که او را در سن ۱۶ سالگی به آن محکوم کردند، یعنی تجاوز مکرر بازجو. تجربه زندان مارینا کابوسی است که در آن دختران جوان دستگیر، و زیر شکنجه کشته یا اعدام می‌شوند. در میان آنها همه جنایت او تنها یک نظاره گر وحشت زده است.

داستان هجوم به مارینا

این کتاب خشم بخشی از زندانیان سابق را برانگیخته است که جمله‌ای متعلق به سنت و جنبش یکسانی هستند. اتهامات از همه رنگ و طولانی است:

دروغ گو، تواب، بی شرم، گستاخ، عامل امپریالیسم، عامل رژیم، نان به نرخ روز خور، طمع پول دار شدن بوسیله صحنه پردازی، خیالباف، تناقض گو، دروغ پرداز، دوران زندانی که دوران ماه عسل شد، روایت جعلی، تواب فعال، حقیقت وارونه و مخدوش، جایگزین کردن تخیل به جای واقعیت، مخدوش کردن چهره واقعی زندان، لذت جوی جنسی، معشوق بازجو، مارینا را نمی‌بخشم، دستهای نوازشگر بازجو بر سر او، سقوط انسان، مارینا تواب شد و کمر خدمت به جلادان جمهوری اسلامی بست، مارینا منافع هم‌بندانش را فروخت، مودعی، (متن کامل نوشته‌های متنوعی را که این لغات و یا جملات را از آنها گرفته ام به همراه نام نویسندگانشان می‌توانید در وب سایت‌های مختلف از جمله گفتگوهای زندان ببینید.)

اگر هر یک از این لغات و جملات یا اتهامات تنها یک سنگ بودند و مارینا را با آن سنگسار می‌کردند، مارینا تا حالا مرده بود. ولی آیا واقعا مارینا اگر این نوشته‌ها را بخواند که امیدوارم نخواند دچار ناراحتی روحی و روانی نمی‌شود؟ آیا این برخوردها شکنجه روانی نیستند؟ سنگسار شکنجه‌ای جسمی و روحی است که باعث مرگ می‌شود - این نوع حمله و این نوع سنگها با انسان چه می‌کنند؟ اینها سمینار می‌گذارند که علیه شکنجه و اعدام حرف بزنند، در حالی که خودشان دارند زندانی سابق را با چنان اتهامات و انگه‌هایی شکنجه روحی می‌کنند.

جالب اینکه شعله‌های خشم انقلابی این قهرمانان کسانی را که به هر نحوی با مارینا رابطه‌ای داشته اند نیز در بر می‌گیرد و سنگهایی به سوی آنها نیز پرتاب می‌شود. نوشته اند که خانم شهرزاد مجاب از متن خلاصه شده کتاب اطلاع داشته و می‌دانسته که مارینا با بازجویش ازدواج کرده است... که همه واقعیات را در مورد مارینا به زندانیان دیگری که در یک پروژه بوده اند نگفته است! سوالاتی که در این نوشته‌ها از خانم مجاب می‌شود بی‌شبهت به بازجویی‌هایی نیست که من تجربه اش را در زندان داشتم! ... از خانم مجاب می‌خواهند که برای جبران همکاریش با یک تواب سرکوبگر و همکار شکنجه گران ...

خانم مجاب شانس آورده اند که نویسندگان این نوشته‌ها در قدرت نیستند و گرنه همراه مارینا تا بحال به جرم همکاری با امپریالیسم اعدام شده بودند!

ولی این حملات برای چیست؟ چرا اینها زندانیانی را که زیر دستگاه شکنجه شکستند مقصر می‌دانند؟ چرا با خبر کتاب مارینا و یا دیدن سیبا حالشان بد می‌شود و دچار خشم و یا غش و بیهوشی می‌شوند؟ چرا هیچ حقی برای اینها یعنی کسانی که زیر دستگاه سرکوب شکسته و خورد شدند، قایل نیستند؟

حمله به [تواین]

واقعیت این است که اینها زندانیانی که زیر شکنجه شکستند را مقصر می‌دانند، نه رژیم را با زندانها و شکنجه‌های قرون وسطایی اش. و اتفاقاً رژیم هم مدام ادعا می‌کند و می‌کند که این شکستنها، توابیت و اعترافات داوطلبانه بوده و است. ...

در سالهای ۶۰ - ۶۳ رژیم شرایط شکستن بخشی از زندانیان را فراهم آورد و نامشان را تواب گذاشت. این زندانیان برای فرار از شکنجه بیشتر و یا اعدام اعتراف و توبه کردند - که تعدادی از این اعترافات از تلویزیون سراسری پخش شد. ...

محاکمه کسانی که زیر فشار شکستند، فشاری دیگر است برای آنکه یکبار دیگر بشکنند و برای همیشه در گرداب ناراحتی‌های روحی سقوط کنند. راه دیگری که در مقابل مارینا می‌گذارند اعتراف ... است - یعنی بگویند که: بنابر سفارش [نیروهای ارتجاعی، رفرمیست و خود نظام جمهوری اسلامی] و اینکه [بنابر پروژه امپریالیستی] دست به انشار این کتاب زده است.

رژیم اعتراف می‌خواست اینها هم اعتراف می‌خواهند. اصطلاح تواب را رژیم اسلامی ساخت، به معنی کسی که خودش داوطلبانه توبه کرده است. ...

هیچ انسانی در زندان به خواست خود تواب نشده است. هیچ فردی بدون گذر از مرز ترس و رعب و وحشت و شکنجه وارد مرز توبه نشده است. آدمها اگر به دلخواه توبه کرده بودند، اصلا زندان و اسارت و شکنجه و ترس لازم نداشتند. رژیم اسلامی بزرگترین دستگاه سرکوبش را به جان هزاران انسان معتقد انداخت و شخصیت و کرامت و فیزیکی و روح آنها را مورد تعرض لجام گسیخته قرار داد و خورد و خمیرشان کرد. [تواب] محصول ساخته شده از خمیری است که از خورد کردن زندانی بدست آمده بود.

کسی که امروز بدون تامل و اندیشه همان اصطلاح و همان توهین را برای آن انسان‌های شکست خورده به کار می‌برد، در بهترین حالت ناآگاهانه از ادبیات محصول رژیم استفاده می‌کند. امروزه هزاران انسان دردمند در ایران و خارج ایران هنوز از درد آن شکست به خود می‌پیچند. ... تعداد قابل توجهی از اینها خودکشی کرده و به زندگی سرتاسر شکنجه خود نقطه پایانی گذاشتند. تعدادی هنوز بین زندگی و مرگ کلنجار می‌روند. خانواده‌هایی تمام تقایشان کمک به فرزند خرد شده شان برای مداوا و نجات از وضع روحی بیمار و خورد شده آنهاست.

در خیلی از کشورهای اروپایی موسسات بزرگی مشغول درمان روحی و روانی این انسانها هستند و آدمهایی ساعت‌ها، روزها، ماهها و سالها با خیلی از اینها مشغول روان درمانی اند تا دهان بگشایند و از

رسمًا تمام شد. فاصله‌هایی که از قبل از کنگره شکل گرفته بود در این کنگره علنی شد.

صحبت از دوره ای است که جنگ ایران و عراق تمام شده بود. امکان فعالیت در شکاف اختلافات دو دولت بسیار کم شده بود و سرنوشت کومه له در ابهام قرار گرفته بود. با تاریخ شدن افق فعالیت نظامی و امکان ادامه حیات اردوگاه‌ها ابهام وسیعی نسبت به آینده کومه له در اردوگاه‌های این تشکیلات شکل گرفت. رهبری کومه له زیر فشار واقعیات بعد از خاتمه جنگ ایران و عراق و ناتوان از پاسخ‌گویی به مسائل اساسی که در مقابل آن قرار گرفته بود برای حفظ تشکیلات به یک سنگر ملیتانیسی، اکتیویسم، انقلابی‌گری اخلاقی و «اسپار تیسیم» فرو رفت که مستقیماً سنت‌های ناسیونالیسم عرفای کرد خفته در عمق این تشکیلات را بیدار کرد و به یاری طلبید.

از طرف دیگر این دوره مصادف بود با فلج کامل مارکسیسم انقلابی. چپ ضد پوپولیست - ضد رژیمی که بعد از شکست پوپولیسم و فروکش مبارزه ضد رژیم، بی‌حرف، بی‌ایده و مبهوت نظاره‌گر تحولات بود به طبعی‌ترین هدف ملیتانیسی و رزمندگی رهبری کومه له تبدیل شد. بی‌تحریکی و بی‌حالی سیاسی این طیف آن را به سیل به حرکت ملیتانیسی جدید رهبری کومه له تبدیل کرد.

کنگره سوم حزب کمونیست ایران سه جریان، یعنی ملیتانیسی جدید رهبری کومه له و در واقع تعرض ناسیونالیسم زیر پوشش این رزمندگی، مارکسیسم انقلابی و بالاخره خط حکمت که تحت عنوان کمونیسم کارگری خود را معرفی میکرد را در مقابل هم قرار داد.

آن زمان اساساً رهبری حزب کمونیست ایران یعنی ارگانهای مرکزی و بدنه این حزب را در خارج کشور همین خط مارکسیسم انقلابی رخوت زده تشکیل میداد. غلبه بازماندگان مارکسیسم انقلابی بر حزب کمونیست ایران و بخصوص بر رهبری آن و بر تشکیلات خارج کشور آن یک پدیده عمومی بود. اگر امروز تاریخ حزب کمونیست ایران را مرور کنید به سادگی میبینید که از این بخش رهبری حزب کمونیست ایران از بعد از کنگره موسس حزب یک نوشته، یک سیاست، یک ایده، یک پروژه عملی یا کرده‌ای که چه در سطح محلی و چه در سطح سراسری به خاطر کسی مانده باشد و یا تاثیر خاصی داشته است وجود ندارد. این سنت در این دوره نه اصولاً مسئله‌ای داشت، نه راه حلی برای مسئله دیگران و نه حتی مسئله‌ای که کمونیسم کارگری در مقابل حزب و جامعه قرار داده بود را درک میکرد. این خطی بود که علت وجودی خود را از دست داده بود. اشاره کردم که با شکست قطعی انقلاب ۵۷ و با شکست پوپولیسم در فرم انقلاب ۵۷ ای آن، این خط علت حرف و هويت متمایز خود را از دست داد و به یک توده گیج تبدیل شد.

باید به این بدنه اصلی باقی مانده از مارکسیسم انقلابی دقت کرد زیرا بعداً همین بدنه طی فعل و انفعالی که به آن می‌پردازم مستقیماً به حزب کمونیست کارگری ایران منتقل شد و بازهم بدنه اصلی آن را تشکیل داد. امروز شناساندن این پدیده مهم است چون پدیده‌ای که امروز رهبری حزب کمونیست کارگری را بدست گرفته است دقیقاً همین چپ سنتی ضد رژیم است. کنگره سوم حزب کمونیست ایران، کنگره تعرض ناسیونالیسم کرد به این چپ بود. در این تعرض گرچه خط حکمت یا کمونیسم کارگری مورد حمله نبود، اما نوع و مضامین تعرض ناسیونالیسم کرد مستقیماً ارزش‌های سیاسی و سنت‌های تشکیلاتی کمونیسم کارگری را نیز مورد تعرض قرار داد.

البته یک گرایش سوم هم در حزب کمونیست ایران وجود داشت. این گرایش انعکاس شکست عمومی تر کمونیسم اردوگاهی در مقابل الگوهای سوسیال دموکراسی بود. با مهاجرت بخش قابل توجهی از فعالین چپ ایران به اسکان‌دیناوی که در این دوره مهمل دولت رفاه سوسیال دموکراسی بود، مهاجرت از کمپ چپ افراطی به کمپ مخالف رادیکالیسم، به کمپ لیبرالیسم، قانون‌گرایی و سوسیالیسم دموکراسی شروع شد. در حزب کمونیست ایران این رگه بیشتر خود را در سطح عملی و در خارج کشور نشان میداد. پدیده‌ها و تزه‌های قدیمی سوسیالیسم دموکراسی را به عنوان ایده‌های جدید فرو میداد و غالباً بدون اینکه بدانند مثلاً به تکرار ایده‌های لاسال در مقابل مارکس و کشفیات ای از این دست رو آورده بود.

با این صف بندی، حزب کمونیست ایران وارد کنگره سوم خود شد. در کنگره سوم منصور حکمت بقول خودش ایده همه با هم را کنار گذاشت. او به این نتیجه رسید که ادامه حرف زدن کمونیسم کارگری از جانب گرایش‌های دیگر نه ممکن است و نه درست. به این نتیجه رسید که کمونیسم کارگری یک اقلیت کوچک در حزب کمونیست ایران است و اگر بخواهد تاثیر درستی بر اوضاع داشته باشد باید بدو به همین عنوان، یعنی یک اقلیت کوچک با خط روشن، خود را از بقیه متمایز کند. تا این تاریخ منصور حکمت هر موضع و هر بحثی را که مطرح کرده بود بعنوان موضع حزب اعلام شده بود. همه خود را بعنوان صاحبان آن بحث وارد تصویر سیاسی حزب میکردند. در نتیجه عملاً حتی ممکن نبود که کادرها و رهبری را متوجه تفاوت‌های موجود در حزب کرد.

از مدتی قبل از خاتمه جنگ ایران و عراق جریانات ناسیونالیستی کرد در مقابل دولت‌های عراق و ایران در حال عقب نشینی و شکست مداوم بودند. از کردستان ایران و عراق بیرون رانده شده بودند. با خاتمه جنگ ایران و عراق شکاف میان ایران و عراق که لانه دیرینه امید این جریانات بود تنگ تر شد. در نتیجه ناسیونالیسم چپ و عرفانی کرد که از کانال سنت‌های کومه له در حزب کمونیست شریک بود، علیرغم اینکه دیگر آن خوش بینی سابق را به حزب کمونیست ایران و دریچه‌هایی که این حزب میتوانست بر تحقق آرزوهای آن باز کند نداشت، جای بهتری از حزب کمونیست برای رفتن نداشت.

چپ سنتی که با شکست انقلاب ۵۷ و شکست پوپولیسم فلسفه وجودی خود را از دست داده بود با خاتمه جنگ ایران و عراق و شروع یک دوره سکون نسبی در فضای سیاسی ایران تماماً دچار یک حسیض همه جانبه شد. این چپ با شلوغی زنده است، ضد رژیم است و اگر مبارزه ضد رژیم را در عروج نبیند به یاس دچار میشود. این چپ سنتی این بازماندگان مارکسیسم انقلابی در حزب کمونیست ایران از تعداد زیادی از کسانی تشکیل میشد که خود را با (اضافی است) به نوعی مارکسیست میدانستند، آزادیخواه و ضد ظلم و طرفدار محرومین بودند. اینها از جنس اکثریت نبودند که کلاً به مارکسیسم پشت کرده بود و یا به جمهوری اسلامی روی آورده بود. این طیف در حزب کمونیست ایران گرچه هم امید و هم اعتماد خود را به پیروزی علی العموم و پیروزی حزب کمونیست علی الخصوص از دست داده بود، اما جای بهتری از حزب کمونیست برای رفتن نداشت. سنت مارکسیسم انقلابی برای دفاع از حیثیت چپ خود ناچار بود در حزب کمونیست ایران باقی بماند. برای انسان‌ها و جریانی رادیکال اما گیج و بی‌افق سر پناه سیاسی دیگری وجود نداشت که بتواند با عزت نفس در آن چرت بزند. در نتیجه حزب کمونیست ایران برای بخش اعظم بدنه و بویژه رهبری آن، در این مقطع نه ظرف مبارزه بلکه محل اتراق یا محل انتظار توأم با افتخار بود.

در این دوره چپ سنتی در حزب کمونیست ایران در مقایسه با جریان مارکسیسم انقلابی در موقیعت ضعیف تری بود. کومه له به هر حال اردوگاه و نیروی مسلح داشت و نفس حضور در اردوگاه را به عنوان انقلابی‌گری خود در مقابل "خارج نشینی" بقیه وسط میکشید.

فاکتور خاتمه جنگ و همچنین بالا رفتن سن اعضا و کادری کومه له که بسیاری بیش از ۸ سال بود در واحد‌های عملیاتی فرسوده شده بودند و دیگر نیاز انسانی به پیوستن به یک زندگی مدنی و آرام تر داشتند تلاش برای خروج از این وضعیت را در صفوف کومه له همه گیر کرده بود. تا زمانیکه که (اضافی است) جنگ ایران و عراق بر پا بود، اردوگاه‌های کومه له میتوانستند پایگاه حضور مسلح این تشکیلات در کردستان ایران و محل استراحت و زندگی کل تشکیلات علنی و مسلح کومه له باشند. این فعالیت حداقل بهر حال فضای "فعال" تری را بوجود می‌آورد. اما با خاتمه جنگ این حضور یا عملاً ناممکن شد و یا بشدت محدود گردید و در نتیجه ابهام نسبت به آینده در صفوف کومه له رشد یافت. فضای سیاسی ایران بعد از جنگ آرام شد و برای رهبری کومه له که سنتاً تنها شیوه قابل اعتنا در مبارزه را مبارزه مسلحانه میدانست، با بسته شدن شکاف میان دولت‌های ایران و عراق و آرام شدن فضای جامعه ایران اصولاً کل فلسفه زندگی سیاسی زیر سوال رفت.

رهبری کومه له ناتوان از تصویر مبارزه در اشکال اجتماعی آن (که کنگره ششم کومه له آن را تصویب کرده بود) و ناتوان از شکستن سد‌های سنتی در افق مبارزاتی خود، برای مقابله با "انفعال سیاسی" که به گمانش تشکیلات را در خطر گرفته بود به اسپار تیسیم، روحیه دادن عرفانی، طرح ایده آماده شدن برای رفتن به کوه‌های مرز ایران - عراق و ترکیه (کوه‌های قندیل) و "مخفی کردن" بدنه اصلی اردوگاهی کومه له در شهرهای عراق، و ایده‌های مشعشعی از این دست رو آورد.

اما بخش اعظم بدنه نیروی مسلح و اردوگاهی کومه له که بعد از ۱۰ سال مبارزه بلانقسطاع نظامی در سخت‌ترین شرایط به حق نیازمند بازگشت به زندگی متعارف تر اجتماعی بود به مقاومت علیه فشار و تعرض ایده‌های کلاسیک ریاضت کشی، اسپار تیسیم و غیر انسانی ناسیونالیسم ملیتانت کرد و در نتیجه مقاومت در مقابل رهبری کومه له کشیده شد.

این جهت گیری رهبری کومه له از دو جهت مورد مخالفت قرار گرفته بود. از طرف کندی و بی‌تحریکی چپ سنتی در حزب کمونیست ایران و از طرف مخالفت فعال کمونیسم کارگری (که تزه‌های اش از (اضافی است) در کنگره ششم کومه له تصویب شده بود). رهبری کومه له به نقطه ضعف این "جبهه مخالفت" یعنی به فلج و بی‌تحریکی مارکسیسم انقلابی حمله کرد با این امید که با از میدان بدر رفتن اینها منصور حکمت و هم خط هایش "عاقل" میشوند و به وضع موجود رضایت میدهند و در مقابل تشکیلات کردستان حزب از اسپار تیسیم و عرفان رهبری کومه له به دفاع برخوانند خواست.

کنگره سوم حزب کمونیست ایران صحنه تعرض این محدود نگری سنتی رهبری کومه له به بقیه حزب شد. برای خط حاکم بر رهبری کومه له "بقیه حزب" یک پدیده واحد و نماینده انفعال بود و این سنت آمده بود تا در کنگره سوم این "بقیه" منفعل را "سر جای خود بنشانند". در این رابطه بود که تقدیس کومه له، تقدیس اردوگاه، تکفیر تمایل به ترک اردوگاه، تکفیر ایده‌های "رفاه طلبانه"، "تمایل به رفتن به خارج"، "خستگی عمومی تشکیلات بعد از حدود ۹ سال مبارزه مسلحانه"، "اضافه خواهی" و غیره در فضای فکری رهبری کومه له (کمیته رهبری یا ک ر خوانده میشد) را به درجات غالب بود. در واقع

رهبری کومه له در مقابل سوال چه باید کرد بجای اتکا به افق و راه حل‌های مطرح شده و تصویب شده کمونیسم کارگری در کنگره ششم کومه له به راه حل‌های کلاسیک ناسیونالیسم رادیکال و ملیتانت کرد روی آورد.^{۱۱}

به هر صورت کنگره سوم حزب کمونیست ایران، کنگره پیروزی اکتیویسم سنت ناسیونالیستی کرد بر چپ سردرگم بی‌افق سنتی مکتبی است که با برجسب‌هایی نظیر "قلم زن"، "منفعل" و "بی‌تحرك" مورد حمله قرار گرفتند.

بعد از کنگره سوم حزب کمونیست ایران و حاد شدن رابطه میان گرایش‌های موجود در حزب و بالاخره بر متن اوضاع پر تحول جهان، کمونیسم کارگری متوجه شد که نمیتواند همراه با بقیه گرایش‌ها ظاهر شود و باید افق و بحث‌های خود را متمایز از بقیه و در مقابل آنها مطرح کند. کنگره سوم جایی بود که منصور حکمت تصمیم گرفت که حساب خود را از کل این دو اردو جدا کند و برعکس روال تا آن زمان کاندید هیچ پست اجرائی حزب نشود. کمونیسم کارگری به عنوان یکی از گرایش‌های درونی حزب کمونیست ایران رسماً خود را متمایز کرد و از بقیه فاصله گرفت. کانون کمونیسم کارگری از منصور حکمت، ایرج آذرین و رضا مقدم تشکیل میشد.

بعد از کنگره سوم حزب کانون کمونیسم کارگری سمینار‌های کمونیسم کارگری را سازمان داد.^{۱۲} خط رهبری کومه له که از کنگره سوم حزب پیرومند بیرون آمده بود "ناگهان" با یک تعرض متقابل سیاسی از جانب کمونیسم کارگری روبرو شد. این خط تلاش کرد تا در مقابل این تعرض در کردستان مقاومت سازمان بدهد و در جلساتی که به نام جلسه "ک. ر و مسئولین" مشهور شد بحث‌های سمینار اول کمونیسم کارگری را با توسل به عقب مانده ترین شیوه‌ها مورد حمله قرار بدهد و علناً با توسل به این شیوه‌های عقب مانده منصور حکمت و کمونیسم کارگری را به چالش بطلبد.

این تعرض رهبری کومه له در واقع یک پاتک بود برای پس زدن نقد کمونیسم کارگری به پراتیک کومه له که خطرناک تشخیص داده شده بود. تلاشی بود برای به تمکین کشیدن منصور حکمت در مقابل انقلابی‌گری "بدنه" حزب در کردستان.

نکته مهمی که باید به آن توجه کرد اینست که مخاطب اصلی و موضوع مورد بحث سمینارها و مباحث کمونیسم کارگری رهبران کومه له و حتی افق ناسیونالیستی موجود در کومه له نبود. در واقع موضوع اصلی نقد کمونیسم کارگری چپ سنتی بود (که بعداً با نام سانتر معروف شد).

مارکسیسم انقلابی در مقابل این تعرض کمونیسم کارگری گیج بود و تلاش میکرد که خود را همان کمونیسم کارگری معرفی کند. در این دوره شاهد تلاش این خط بی‌خط برای همراه نشان دادن خود با کمونیسم کارگری و تلاش بی‌وقفه کمونیسم کارگری و بویژه منصور حکمت برای تاکید بر تفاوت‌های خود با مارکسیسم انقلابی هستیم. واقعیت اینست که این خط بالاخره تا به آخر هم متوجه تفاوت خود با کمونیسم کارگری نشد و کمونیسم کارگری را اصلاحاتی بر خود و خود را بیان قدیمی تر کمونیسم کارگری فهمید.

اما تحرك کمیته رهبری وقت کومه له و تلاش برای بسیج تشکیلات کردستان علیه بحث‌های کمونیسم کارگری به سد دو تمایل بر خورد که بسیاری اوقات تمایز آنها ساده نبود. دو تمایلی که غالباً در افراد به هم بافته شده بودند. تمایل اول سد کسانی بودند که واقعا موافق بحث‌های کمونیسم کارگری بودند و

خود ادامه میدهد. دوره این جریان سرآمده و این خود را اساسا در این واقعیت نشان میدهد که این جریان در هیچیک از سنگربندی‌های اساسی امروز میان کارگر و بورژوا و مارکسیسم و ضد مارکسیسم با رغبت حضور ندارد. ... من در این سانتر تمام آن رهبران حزبی را میبینم که با قلم‌های غلاف کرده و دهان‌های بسته، با ور رفتن به تشکیلات ادای فعالیت سیاسی را در میاورند. تمام آن رهبرانی که مارکسیست بودنشان را تنها از عضویتشان در حزب کمونیست میتوان فهمید. من در این سانتر تمام آن کادرهایی را میبینم که با تمام اندوخته فکری و سیاسی که مارکسیسم در اختیارشان گذاشته است، با تمام آمادگی که کارگر برای سازمان یافتن و جنگیدن دارد و با تمام عرصه‌هایی که برای بروز توانایی‌ها و خلاقیت‌های مبارزین کمونیست وجود دارد، در مقابل ابتدائی‌ترین نیازهای سازمانگرانه، تبلیغی، ترویجی زانو میزنند و از "بالا" استمداد میطلبند. من در این سانتر تمام کسانی را میبینم که به عقب ماندگی سیاسی و فکری و اخلاقی رضایت داده‌اند، تمام کسانی که کمونیستند بی آنکه متحول کننده هر محیطی باشند که در آن پای میگذارند، تمام کسانی که اعتماد به نفس و اعتماد به امر خود را در برابر نق نق گرایش‌های اجتماعی دیگر از دست داده‌اند، و تمام کسانی که این وضع را میبینند و تکان نمیخورند. این وضعیت خطای این افراد و این حرف‌ها ادعاهای علییه شخصیت فردی آنها نیست. جنبش اجتماعی‌ای که اینها را تا اینجا آورده است به پایان عمر خود رسیده است

... در پلنوم رفیقی اظهار کرد که "چپ و راست و سانتر مقولات تاکتیکی هستند و من این شکافها را در حزب نمیبینم." در درون یک سنت اجتماعی واحد این حرف صحیح است. اما تمام مساله بر سر تلاقی سنتهای طبقاتی مختلف است. کل آن سنت اجتماعی که این رفقا حاضر نیستند ترکش کنند یک پدیده وسط ایستاده در مقیاس اجتماعی است. این آن سانتری است که ما در مبارزه خود برای ساختن یک حزب کمونیست کارگری در درون حزب در مقابل خود پیدا میکنیم. این مبارزه است که میخواهم چپ به آن ببینند و کوتاه نیاید.^{۱۸}

در اینجا منصور حکمت تاکید میکنند که منظور از سانتر، خط وسط در جدال میان کمونیسم کارگری و خط ناسیونالیستی بالا آمده در کومه له نیست، بلکه سانتر جریان بی خط چپ سنتی است که مارکسیسم انقلابی آن را نمایندگی کرده و جدال با آن با بحث‌های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست شروع شده است.

در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که بعد از روشن شدن شکست تعرض خط ک ر بر کردستان برگزار شد اتفاقات مهمی افتاد. در این پلنوم تعدادی از اعضای کمیته مرکزی حزب با پذیرش مسئولیت خود در رویدادهای تشکیلات کردستان از پست خود استعفا دادند. اگر امروز به نوارهای این پلنوم گوش بدهید پدیده‌های جالبی را میبینید. برخورد متمایز خط مارکسیسم انقلابی - چپ سنتی - با خط حکمت یا به اعتبار آن روز کمونیسم کارگری را میبینید.

یک خط از این زاویه به کمیته رهبری کومه له انتقاد میکند که گویا عده‌ای به عقاید خود پشت کرده‌اند، تمایلات راست پیدا کرده‌اند. این خطی است که در آن زمان توسط حمید تقوایی نمایندگی میشد و امروز هم علیه ما بکار گرفته شده است. این خط در واقع دوباره بر میگردد و اتفاقات حزب کمونیست ایران را از سر عقیدتی توضیح میدهد. بر این مبنا است که حمید تقوایی از جانب هیات اجرائی وقت حزب اطلاعیه‌ای در مورد پلنوم تنظیم میکند که در آن اعلام میشود که عده‌ای

سوسیالیستی کارگر امکان وجود دارد. این حرف را ما در کنگره زدیم بی آنکه کسی از این مرکز عظیم انتقاد ما و هشدار ما را بخودش بگیرد. بهر حال مرکز امروز همان چپ سابق حزب است که در شرایط جهان امروز حرف بیشتری ندارد، پاسخی به معضلات کمونیسم امروز ندارد و گاه حتی متاسفانه سوالی هم ندارد، چرا که حزبی هست که باید حفظ بشود، رشد بکند، عضو بگیرد و روزنامه منتشر کند و غیره. همانطور که گفتیم در حزب کمونیست در کلیه سطوح، در کمیته مرکزی و به پائین، به استثنای شاخه‌های فعالیت کارگری حزب در داخل ایران، ما این مرکز را بعنوان گرایش اصلی میبینیم.

و در جای دیگری میگوید:

"منظور من از "مارکسیسم انقلابی" چهارچوب و موازنه فکری ناظر به حزب کمونیست ایران در این مقطع نیست. بنظر من این عنوان میتواند به معنی دقیق کلمه توصیفی از جریان ما تا قبل از کنگره اتحاد مبارزان کمونیست باشد. یعنی مقطعی که بحث پراتیک کمونیستی بطور جدی مطرح شد و کمبودهای سیستم فکری قبلی عیان شد. بعد از این مقطع و بویژه بعد از تشکیل حزب، بندریج نظراتی در چهارچوب خط رسمی حزب مطرح میشود که دیگر مال این سنت نیست. خود بحث کمونیسم کارگری رسماً در کنگره دوم در سه سال و نیم قبل مطرح شده. این مقطعی است که ما دیگر تقابل کمابیش رسمی و علنی کمونیسم کارگری با چهارچوب فکری قبلی و با سایر گرایش‌های فکری موجود در حزب را میبینیم. اینکه برای دوره‌ای، در واقع تا کنگره سوم، این بحث‌ها در پیوستگی با گذشته مطرح میشود نباید بر تفاوت‌های فکری و عملی این دیدگاه با چهارچوب قبلی سایه بیاندازد. خود من به درجه‌ای که از چند سال قبل نسبت به این تقابل آگاه شده‌ام حتی المقدور از استفاده از عبارت "مارکسیسم انقلابی" در خصلت نمائی حزب کمونیست ایران و بالاخص نظراتی که در این دوره مطرح کرده‌ام اجتناب کرده‌ام.

این را هم بگویم که تمایز دیدگاه‌های امروز ما با چهارچوب فکری قبلی چیزی نبوده که یکباره به آن رسیده باشیم. امروز تشخیص داده ایم که اینها سنت‌های فکری متفاوتی هستند، اما لزوماً از ابتدا متوجه دامنه نظری و عمق اجتماعی این اختلافات نبوده ایم.^{۱۷}

بعد از شکست تعرض ناسیونالیسم کرد در کومه له، منصور حکمت از طرف کانون کمونیسم کارگری در "نامه سرگشاده" به رفقای چپ در کردستان مینویسد:

"منظور ما از سانتر در حزب کسی نیست که در اختلاف میان ما و ک.ر. وسط را گرفته است، یا سعی کرده اختلافات را تخفیف بدهد و غیره. سانتر برای ما نامی اختصاری، و شاید نه چندان گویا، است برای نوع معینی از سوسیالیسم که در این مقطع تاریخی از جدال افق‌های کارگری و بورژوازی، و در این دوره تعیین کننده در سرنوشت کمونیسم کارگری، بی افق و بی تفاوت وسط ایستاده است. ما به جنبش روشنفکران مارکسیست می‌گوئیم سانتر. این جنبش در کل جهان شکست خورده و به انتها رسیده است. روشنفکر مارکسیست و معتقد به سوسیالیسم دارد به جانور منقرض شده‌ای در دنیا تبدیل میشود. اقشار غیر کارگری و بویژه روشنفکرانی که برای دهها سال خمیره و پایگاه اجتماعی سازمانهای رادیکال چپ و مارکسیست را تشکیل میدادند دارند بسرعت با گذشته خود تسویه حساب میکنند و رادیکالیسم و سوسیالیسم را به نفع روایات جدیدی از لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی کنار میگذارند. اما در سردخانه‌های احزاب سیاسی چپ متعلق به دوره گذشته، و از جمله در درون حزب کمونیست ایران، این چپ رادیکال روشنفکری در شرایط آزمایشگاهی به بقاء

ماندگی نبود. بحثی در مقابل پیشروترین چهارچوبی بود که حزب قبل از مباحثات جدید به آن متکی بود. بحث ما از نظر سیاسی و تشکیلاتی بحثی در نقد مرکز بود. ما میدانستیم که با تعرض از چپ در اولین قدم با خاکریزهای عقب مانده ترین گرایش‌ها مواجه میشویم. اما همانطور که تجربه هم نشان داد مقاومت این جریانات مساله مهمی را تشکیل نمیداد. امروز این مقاومت تا حدودی مرز میان مباحثات ما را با مبارزه علیه عقب ماندگی بطور کلی و لاجرم با سانتری که در این میان علیه ناسیونالیسم موضع گرفت کم رنگ کرده است. ما میخواهیم بحث کمونیسم کارگری اثباتاً مورد توجه رفقا قرار بگیرد و بالاخره با وارد شدن رفقا به مضمون آن، درجه‌ای از پلاریزاسیون فکری که در درون حزب لازم است بوجود بیاید. بهر حال شکست تحرکات راست ابتدا به معنی پایان کار ما و تحقق هدف ما در درون تشکیلات نیست، بلکه تازه داریم به جدال‌های فکری و سیاسی اصلی در حزب نزدیک میشویم.^{۱۶}

بعنوان پشتوانه تاریخی این تبیین بد نیست به خود حکمت رجوع کنیم. منصور حکمت همین روال را در نوشته "تفاوت‌های ما" توضیح میدهد که در متن همان همه با همی بعد از تعرض ک ر کومه له مورد توجه لازم قرار نمیگیرد. منصور حکمت در این زمان مینویسد:

"در کل دو جریان راست وجود دارد که کاملاً حسابشان از نظر سیاسی و اجتماعی از هم جداست. اول، ناسیونالیسم کرد که در تشکیلات کردستان حزب و به درجه‌ای در تشکیلات خارج کشور حزب نفوذ معینی دارد. این جریان همانطور که گفتیم تا این اواخر عمدتاً ساکت بوده و به اهرم‌هایی که در سطح عملی تر برای تأثیر گذاری به کار و بار حزب در دست داشته، به نفوذ تاریخی سنت‌هایش در مبارزه مسلحانه و نظایر اینها قانع و دلخوش بود. این وضعیت امروز تغییر کرده و تا حدودی این جریان خود نمائی بیشتری میکند. گرایش دیگر حاصل تعرض بین المللی بورژوازی علیه سوسیالیسم بطور کلی و علیه مارکسیسم بطور اخص است. بیرون حزب ما این را بصورت سوسیال دموکرات شدن و لیبرال شدن و چپ نوئی شدن فعالین پوپولیست چپ ایران میبینیم. در داخل حزب هم تأثیراتی در این جهت مشاهده میشود. اما باز با توجه به هژمونی فکری مارکسیسم رادیکال و ارتدوکسی مارکسیسم در حزب کمونیست، این گرایش بصورت یک گرایش خاموش و مسکوت دیده میشود. نمیشود به این جریان نسبت آکادمیسم داد چرا که واقعاً حتی مایه کار تحقیقی و نوشتنی هم از خود نشان نداده. عمدتاً شکل ابراز وجود این جریان محافظه کاری سیاسی، عدم تحرک عملی، محفلیسم و نظایر آن است. از نظر فکری بنظر من اینها یک گرایش دموکراتیک و یا سوسیال دموکراتیک را نمایندگی میکنند. این گرایش‌ها راست طبعاً خوانائی با هم ندارند و رضایتی هم از وجود دیگری در حزب ندارند.

مرکز این حزب، و در واقع از نظر کمی بزرگترین بخش این حزب را همان سنت مارکسیسم انقلابی ضد پوپولیست تشکیل میدهد که حزب خود را ساخته شده میبیند و امر اساسی اش را اداره حزب و بعبارتی تشکیلات داری تشکیل میدهد. این جریانی است که نمیتواند پایان موازنه فکری و سیاسی قبلی را ببیند و به رسمیت بشناسد. این را نمیبیند که چهارچوب فکری و سیاسی ضد پوپولیستی با زوال پوپولیسم خود بلا مصرف و ناکافی میشود. از نظر اجتماعی بنظر من خط مرکز برخلاف راست فاقد یک پایه مادی است. این نوع مارکسیسم انقلابی، یعنی جنبش اجتماعی روشنفکران کمونیست دوره اش تمام شده و هر نوع کمونیسم رادیکال و از نظر فکری ارتدوکس تنها بر بنیاد جنبش

تمایل دوم سد توده وسیعی از تشکیلات علنی کومه له بود که میلیتانیسم جدید رهبری کومه له با زندگی و نیازهای انسانی‌شان جور در نمی‌آمد. تعرض ک ر کومه له در همان اردوگاه با موج مخالفت بخش‌های مختلف روبرو شد و عملاً شکست خورد. در این تعرض ظاهراً کمونیسم کارگری پیروز شد و همه مخالفین خط رهبری کومه له چه در جناح مارکسیسم انقلابی و چه در میان توده وسیعی که به دنبال راه نجات بودند خود را کمونیسم کارگری خواندند. در واقعیت اما تمایز کمونیسم کارگری از مارکسیسم انقلابی و از چپ سنتی محو یا کم رنگ شد.

این تحولات بجای مارکسیسم انقلابی یا "سانتر" مورد نقد کمونیسم کارگری سنت ناسیونالیستی کومه له را در مرکز توجه قرار داد و البته چپ سنتی هم از کوبیدن این خط ناسیونالیستی، هم رزم نشان دادن خود با کمونیسم کارگری و تلافی خفت کنگره سوم کوتاهی نکرد.

قبلاً اشاره کردم که در کنگره دوم حزب کمونیست ایران که بحث‌های کمونیسم کارگری بر جنبه اجتماعی کمونیسم و نقد غیر اجتماعی گری چپ سنتی متمرکز بود و کومه له به عنوان تنها نیروی اجتماعی چپ ایران و مثال زنده امکان اجتماعی شدن با اتکا به رادیکالیسم مورد تمجید قرار داشت و سنت ناسیونالیستی موجود در کومه له بطور مستقیم مورد نقد کنگره دوم قرار نگرفت. گرچه منصور حکمت در کنگره پنجم کومه له، که بلافاصله بعد از کنگره دوم حزب کمونیست برگزار گردید، الگویی از فعالیت را مطرح کرد که تماماً با الگوی فعالیت سنتی ناسیونالیستی متمایز بود^{۱۵}، اما نقد بطور صریح متوجه شیوه‌های یک سنت اجتماعی متمایز یعنی ناسیونالیسم کرد، نشد.

بهر صورت، علیرغم تلاش منصور حکمت و کانون کمونیسم کارگری، با جلو آمدن سنت ناسیونالیستی کرد در کومه له، تقابل کمونیسم کارگری با "سانتر" عملاً به سایه رانده شد و این خط به اصطلاح خود را قاطی جمعیت کرد. با اشاره به این واقعیت است که منصور حکمت در پلنوم ۱۶ حزب کمونیست ایران که بعد از شکست خط ک ر برگزار شد تاکید میکند که اتفاقات کردستان برعکس تصور همگانی به ضرر خط کمونیسم کارگری بود چون موضوع مورد نقد این کمونیسم این عقب ماندگی بالا آمده در کردستان نبود جدال ما با پیشرفته ترین کمونیسم موجود یعنی مارکسیسم انقلابی و خط چپ سنتی بود که به سایه رانده شد. این جدال به سایه رانده شد و همه باهم و ظاهراً متحد در یک صف واحد در مقابل تعرض ناسیونالیسم کرد به میدان آمدند. در اشاره به همین واقعیت است که منصور حکمت در "جمع بندی از مجادلات درونی اخیر در تشکیلات کردستان" مینویسد:

"شاید مایه تعجب خیلی از رفقا بشود اگر بگوئیم رویدادهای تشکیلات کردستان بر اصل بحث کمونیسم کارگری در حزب و بیرون آن و بر سیر پیشروی آن تأثیر منفی داشته است. بحث کمونیسم کارگری بحثی برای تسویه حساب با عقب مانده ترین گرایش‌ها در درون حزب نبود. این بحث حتی بحثی اساساً خطاب به حزب به عنوان یک تشکیلات معین نیست. ما میخواهیم چهارچوب فکری و سیاسی‌ای به جنبش سوسیالیستی کارگری، حتی در مقیاس فراتر از ایران بدهیم. ... این تلاشی است صدها مرتبه مهمتر و مارکسیستی تر از کاری که یازده سال قبل با شکل دادن به یک مارکسیسم انقلابی بر علیه خلق گرایانی در ایران آغاز کردیم و هزاران رفیق کمونیست و توانا را به جنبش و حزب ما داد. ...

از نظر تشکیلاتی نیز بحث ما بحثی علیه عقب

راست شده اند و آمدند در پلنوم بخودشان انتقاد کردند و بعد استعفا دادند. در واقع در این بیانیه رویدادهای حزب کمونیست ایران به شیوه سنتی تغییر عقیده و راست و چپ شدن این و آن توضیح داده میشود.

در رابطه با این بیانیه منصور حکمت نامه ای برای حمید تقوایی نوشت و گفت:

“رفیق حمید،

رفقای هیات اجرائی،

در پاسخ به نامه مورخ ۱۱/۸/۸۹ شما و متن اطلاعیه علنی پلنوم شانزدهم باید بگویم که نظر من کاملاً با شما فرق میکند.

من به سهم خود قویاً و جدا با متن نوشته شده مخالفم. بنظر من انتشار این متن نه فقط غیراصولی است بلکه به اشکال مختلف واقعیات درونی حزب را مخدوش میکند و از هیچ برای حزب مسأله مینتراشد. این متن در شکل فعلی خود برای ایجاد یک بحران جدی برای حزب کافی است.

بعلاوه بعنوان یک طرف اصلی در بحثهای درون حزبی ابتدا این متن را برای مبارزه‌ای که در درون حزب در جریان است سازنده نمیدانم. من معتقدم در بیانیه پلنوم شانزدهم نباید هیچگونه اشاره‌ای به ناسیونالیسم، گرایشات راست و استعفای رفقا وجود داشته باشد.

ما بسهم خودمان حقایق مربوط به گرایشات درون حزبی و کشمکش آنها را در سطح علنی به تفصیل بحث کرده‌ایم و میکنیم. دقیقاً از همین موضع است که فکر میکنم متن شما این حقایق را تنزل میدهد و میپوشاند و درعین حال مسائل و رویدادهای کم‌اهمیت را جای این حقایق قرار میدهد و در ذهن خوانندگان خود بیهوده برجسته میکند. من در این اطلاعیه یک عدم اعتماد بنفس آشکار و یک بی‌افتی کامل در قبال دورنما و آینده مبارزات درون حزبی میبینم. اطلاعیه برای دفع شر نوشته شده. حال آنکه شری واقع نشده و قرار نیست بشود. و اگر آنچه گذشت یک پیروزی برای چپ و مارکسیسم در این حزب بود آنوقت باید این پیروزی با همان وقار و متانتی بیان بشود که انتظار داریم کسانی که شکست خوردند، شکست خود را بپذیرند.

بنظر من این متن چهره کسی را نشان میدهد که باور نمیکند پیروز شده، و یا از پیروزی خودش ترسیده. یک لحظه فکر کنید که اگر کسانی استعفا نداده بودند و یا این استعفا پذیرفته نشده بود و هرکس سر جای خودش مانده بود باز هم با همین اصرار لازم بود مسائل محوری پلنوم در یک جمله بیان بشود؟ منصور حکمت در ادامه نقد به تبیین ایدئولوژیک از رویداد های حزب کمونیست میگوید:

آیا واقعاً کسانی که با حزب کمونیست سر و کار دارند باید حقایق مربوط به اوضاع درون حزب را با دو جمله از جنس اطلاعیه های دبیرخانه‌های احزاب و سفارت‌های دولتها درباره مقاومت عده‌ای ناسیونالیست، که پائین‌تر اسمشان هم برده میشود، در برابر خط رسمی درک کنند؟ آیا واقعاً ماجرا این بوده؟

آیا فکر کرده‌اید با این اطلاعیه حزب کمونیست دارد رسماً به سیاق انقلاب فرهنگی در چین رسماً به عده‌ای از کادرهای حزب انگ ناسیونالیست میزند؟ آیا واقعاً فکر میکنید بعد از این اطلاعیه فرجه‌ای برای فعالیت کسانی که اسمشان را برده‌اید در این حزب باقی میمانند؟ آیا واقعاً از این رفقا دست شسته‌اید، با ابراهیم علیزاده و غیره؟ و آیا این اطلاعیه در همان حال که پنج نفر را بطور بازگشت ناپذیری محکوم میکند، برای یک سانتر وسیع، که واقعاً در برابر هر نوع تحول این حزب مقاومت میکند، سیر برانگیز درست

نمیکند؟ آیا این خوب و بد کردن رسمی آدمها در این حزب به این شیوه مجاز است؟ آیا لیست شما تکمیل شده است؟

کار اطلاعیه پایانی پلنوم اعلام پایان پلنوم است نه دفع شایعات. اگر حقایق درونی این حزب را باید علناً گفت، که باید گفت، روشی سیاسی برای این کار لازم است. هیچکس مانع از این نیست که هریک از ما بعنوان افراد معین در متن مبارزه سیاسی خودش این پلنوم و جایگاه آن را علناً تشریح کند. اما خواهش میکنم پای دبیرخانه‌ها و روابط عمومی‌ها و اطلاعیه‌ها را به یک مبارزه سیاسی باز نکنید. میخواهید مردم بدانند، حرف بزنید، مصاحبه کنید، بنویسید. اما از پشت فرمان تشکیلات و با مهر و امضاء رسمی، و آنهم از موضع نگران، در این باره چه خواهند گفت، درباره حقایقی که باید در متن یک مبارزه آگاه‌گرانه برای مردم روشن شود حرف آخر را نزنید.”

این اطلاعیه تغییر کرد. بحث در کانون کمونیسم کارگری، که بعد از این رویدادها من هم به آن ملحق شدم^{۱۹}، به این برگشت که با این سانتر چه باید کرد؟ با عدم عضویت منصور حکمت در رهبری حزب، حزب فاقد مرکز سیاست‌گذاری شده بود. در حزب نه دفتر سیاسی موجود بود، نه مرکز سیاسی ای بجز کانون کمونیسم کارگری. با خوابیدن عملی کل چرخ حزب و فلج شدن تقریباً همه کارها، کانون تصمیم‌گرفت مجدداً خود را کاندید برعهده گرفتن مسئولیت کند. استدلال ما این بود که در شرایط امروز جهان و سقوط آزادی که کمونیسم داشت میکرد، اگر هر کس هم بتواند حزب را رها کند، کانون کمونیسم کارگری نمیتواند و نباید این کار را بکند. همه ما اعضای کانون در پلنوم ۱۷ کاندید دفتر سیاسی شدیم با این شرط که دفتر سیاسی از یک خط و به این کانون محدود باشد. جمع چهار نفره ما (منصور حکمت، ایرج آذرین، رضا مقدم و کورش مدرسی) بعنوان دفتر سیاسی انتخاب شدیم و کانون کمونیسم کارگری دفتر سیاسی حزب را تشکیل داد.

وقتی امروز به کتاب تفاوت های ما، به سمینار کمونیسم کارگری در مورد کردستان و نوشته های بعدی کانون برگردید به یک نکته جالب توجه بر میخورید. کانون کمونیسم کارگری در آن زمان اعلام کرد که در حزب چندین خط هست و کنگره چهارم حزب نقطه پایانی این پروسه همزیستی برای ماست. و اگر کنگره چهارم حزب کنگره تحول حزب کمونیست ایران به کمونیسم کارگری نباشد ما راه مان را جدا میکنیم. و گفت که این نه گرو کشی است و نه تهدید. کانون کمونیسم کارگری روبات بازی میکند و طرف مخالف خود را مطلع نگاه میدارد. جالب است که وقتی ما همین حرف را در حزب کمونیست کارگری ایران زدیم و اعلام کردیم که اگر تحزب سیاسی به رسمیت شناخته نشود راه مان از هم جدا میشود، به ما عنوان مکارتیسم، ضد کمونیست، جنگ سردی داده شد و بر بیانیه ما برچسب گروکشی و تهدید زده شد. این خصوصیت خط عقیدتی و دلخواه سانتر بود که نه آن زمان و نه امروز متوجه نشد که در حزب کمونیست ایران و در حزب کمونیست کارگری چه اتفاقی روی میدهد.

بهر صورت، در این دوره در حیات حزب کمونیست ایران دو اتفاق بسیار مهم روی داد؛ اول اینکه سقوط کشورهای بلوک شرق شروع شد، بهمین اردوگاه شرق در مقابل چشممان ناباور جهانیان شروع به ریزش کرد و همراه با آن یک هزیمت جهانی از کمونیسم شروع شد. پیش بینی منصور حکمت در کنگره سوم حزب کمونیست ایران که به ازاء هر کمونیست موجود ما صد هزار کمونیست سابق خواهیم داشت بوقوع پیوست. پدیده دوم حمله نظامی آمریکا به عراق به بهانه اشغال کویت و تلاش

دولت آمریکا برای پر کردن خلا قدرت ناشی از سقوط بلوک شرق در جهان بود. سیاستی که نظم نوین جهانی نام گرفت.

فصل چهارم - شروع سقوط کشورهای بلوک شرق، جنگ اول خلیج، تحرک ناسیونالیسم کرد، تعرض مجدد ناسیونالیسم کرد، جدائی از حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری

در این دوره ما شاهد دو سلسله از وقایع عظیم هستیم. اول شروع فروپاشی کشورهای بلوک شرق و دوم حمله آمریکا به عراق و شروع تلاش آمریکا برای اعلام نظم نوین جهانی خود. این رویدادها همراه با دنیا، حزب کمونیست ایران را هم به لرزه در آورد و آنرا از هم گسست.

پیش از این گورباچف در شوری سر کار آمده بود و “تسیم” گلاسنوست (گلاسنوس باید باشد) و پروسترویکا در حال وزیدن بود. گلاسنوست همراه با این تغییرات خیل عظیمی از مارکسیست های اردوگاهی را علناً به سمت سوسیال دمکراسی و ایده های لیبرالی تر در سنت بورژوائی سوق داده بود. اما سقوط دولت های بلوک شرق و جایگزین شدن آنها با دولت های غالباً دست راستی، که دست آخر به سقوط دیوار برلین رسید نقطه شروع واقعی بود که نه تنها هزیمت عظیمی را از مارکسیسم، بلکه یک فرار عمومی از هر گونه ایده برابری طلبانه را در میان روشنفکران و ژورنالیسم حاکم را آغاز کرد. همراه با کمونیسم اردوگاهی، کل گوشه و زوایای جنبش برابری طلبانه زیر تعرض مستقیم ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی هار دست راستی و ژورنالیسم نوکر و تازه به دوران رسیده قرار گرفت. فضا طوری شد که حتی اگر اعلام میکردید که به برابری انسانها، به حقوق کودک، به بیمه بیکاری و یا به خدمات اجتماعی اعتقاد دارید فوراً بعنوان کمونیست شکست خورده مورد استقبال قرار می‌گرفتید و حقانیت بازار و ارزش های دست راستی ترین بورژوازی به رخ تان کشیده میشد. پیش بینی منصور حکمت در کنگره سوم درست در آمد. آوار کمونیسم و اینکه به ازاء هر مارکسیست موجود چند هزار مارکسیست سابق پیدا خواهیم کرد، و اینکه بورژوازی این دیوار را نه تنها بر سر کمونیسم اردوگاهی بلکه بیشتر بر سر جنبش برابری طلبانه و بویژه ایده ها و امید کمونیسم طبقه کارگر فرود خواهد آورد، در ابعاد غیر قابل باوری به تحقق پیوست. دنیا شاهد عروج مجدد ناسیونالیسم راست شد. همه ناسیونالیست های رفرمیست طرفدار بلوک شرق هم به سرعت تغییر جهت دادند و شروع به تعرض به معیشت مردم و یا به اصطلاح اجرای “اصلاحات” اقتصادی و تغییر ایدئولوژی شدند.

پاشیدن یوگسلاوی و کشورهای بلوک شرق ناسیونالیسم فاشیستی را مستقیماً به میدان آورد و در سطح ایدئولوژیک به آن دست بالا داد. همراه با مجسمه های استالین، مجسمه های مارکس، انگلس، لنین و همه آزادیخواهان و برابری طلبان پایین کشیده شد، و بجای آنها مجسمه تاجر و ریگان و علم و کتل های مذهبی و ناسیونالیستی بالا رفت.

این واقعیات در حزب کمونیست ایران هم بازتاب خود را داشت. چسبندگی درونی حزب را تضعیف کرد. از یک طرف گرایش تحت تاثیر سوسیال دمکراسی و لیبرالیسم اروپائی هر چه

بیشتر از کمونیسم و حزب کمونیست فاصله میگرفت و هر چه کمتر خود را با ایده های کمونیستی و حزب کمونیست تداوی میکرد و از طرف دیگر برای ناسیونالیسم کرد لانه کرده در حزب هم هر چه بیشتر تداوی شدن با کمونیسم و حزب کمونیست دست و پا گیر تر و کم جذبه تر میشد. ناسیونالیسم چپ در سطح جهانی تغییر جبهه داده بود. ناسیونالیسم کرد هم نمیتوانست از این سیر جدا شود.

تحت تاثیر این واقعیات و این تغییرات سریع در حزب کمونیست، ما کانون کمونیسم کارگری، که در این دوره دفتر سیاسی را تشکیل میدادیم، به ارزیابی مجدد از تاکتیک تعیین تکلیف حزب کمونیست در کنگره چهارم کشانده شدیم. در این دوره مجدداً در میان ما بحث این مطرح شد که آیا درست تر نیست که حزب کمونیست را ترک کنیم و حزب خودمان را بسازیم؟ آیا ما میتوانیم سنت های دیگری که در این حزب سهیم هستیم را با مکانیسم تشکیلاتی کنار بزنیم؟ آیا این روش مقبولیت اجتماعی دارد؟^{۲۰} آیا دوباره در این بازار مکاره ضد کمونیستی سنت هائی که احیاناً در کنگره بعدی حزب شکست خواهند خورد با پرچم اینکه وای استالین آمد! کل فضا را آلوده تر از این نخواهند کرد؟ آیا ما زور مان میرسد و وقتش را داریم که این حزب را تغییر بدهیم؟ این بحث ها همانگونه که گفتیم چندین بار در میان اعضای کانون مطرح شد. بخصوص که در آن دوره امور اجرائی حزب را منصور حکمت و من میگرداندیم و این بحث تقریباً یک تم دائم میان ما بود.

در این بحث ها منصور حکمت، با تردید، طرفدار ادامه سیاست کنونی بود. من طرفدار ترک حزب کمونیست بودم، اگر اشتباه نکنم ایرج آذرین طرفدار بسیار محکم ماندن در حزب و جدال تا به آخر بود و متأسفانه موضع رضا مقدم را بیاد ندارم. تصور این است که رضا مقدم هم طرفدار ماندن در حزب بود.

بهرصورت، جنگ اول خلیج، به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، اعتماد به نفس جدیدی به ناسیونالیسم کرد و امکان تعرض مجدد به ما در حزب کمونیست را به این سنت داد و این تیر آخر به زندگی حزب کمونیست را شلیک کرد. یکی از نتایج جنگ اول خلیج، یعنی حمله دولت آمریکا و متحدین اش به عراق در سال ۹۲ احیای ناسیونالیسم کرد بود که به نوبه خود این ناسیونالیسم در حزب کمونیست ایران را نیز به یک تعرض مجدد به کمونیسم کارگری سوق داد. حزب کمونیست هم شاهد تلاطمات جدی ای شد که منجر به جدائی ما از این حزب و تشکیل حزب کمونیست کارگری گردید.

رویداد های کردستان عراق و قدرت گیری ناسیونالیسم کرد در سطح جامعه تناسب قوای میان کمونیسم کارگری و ناسیونالیسم کرد را بهم زد. این تغییر در تناسب قوا بلاواسطه و فوری در حزب کمونیست ایران منعکس شد. معلوم شد که در عراق ممکن است که با اتکا به آمریکا و ناسیونالیسم کرد به قدرت خزید و یا به آن نزدیک شد و بهر حال از این محاق فراموشی خارج شد. عبدالله مهتدی و بخشی از کادر های حزب ابتدا با تردید و دولا دولا و بعد صریح و روشن تصمیم گرفتند که بر این موج ناسیونالیستی سوار شوند که طبعاً مورد نقد نیز و فوری منصور حکمت قرار گرفت. نقد تبیین های ناسیونالیستی عبدالله مهتدی که به توجیه ناسیونالیسم کرد و حمایت از حمله آمریکا به عراق میرسید توسط منصور حکمت^{۲۱} با عکس العمل مجدد از طرف ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست منجر شد. تعرض سیاسی ناسیونالیسم کرد با بازگشت به مفاهیم و ارزش ها و متد پوپولیستی عقب مانده سال ۵۷ و آغشته به تحریکات شخصی علیه منصور حکمت و اعضای کانون کمونیسم کارگری همراه بود. در

استعفا نامه خود را به پلنوم آینده کمیته مرکزی موکول میکنم و آماده ام تا در فاصله دو پلنوم در چهارچوب سیاست اعلام شده کانون و فراکسیون کمونیسم کارگری مانند هر عضو دیگر کمیته مرکزی قبول مسئولیت کنم تا بتوانیم دوران تحویل دادن و تحویل گرفتن را با متانت و به شیوه ای سیاسی پیش ببریم، به رفقای کمیته مرکزی که میمانند امکان تهیه برنامه کار خود، ترمیم ارگانهای حزب و... داده شود، تکلیف رفقای تشکیلات کردستان حزب که نخواهند با حزب بمانند روشن شود و... این به اعتقاد من راه درست و مسئولانه ای خواهد بود.

تقاضا دارم که این نامه بصورت درونی در اختیار اعضای حزب قرار گیرد و مضمون آن نیز بهر نحوی که پلنوم مناسب تشخیص دهد انتشار خارجی پیدا کند.

با درود مجدد

کوروش مدرسی

۲۲ اوت ۱۹۹۱^{۲۳}

در این رابطه مراجعه به بخشی از صورت جلسات پلنوم ۲۰ حزب کمونیست ایران برای دادن تصویری از چگونگی کناره گیری ها مفید است. در متن پیاده شده بحث جلسات این پلنوم در سال ۹۱ چنین آمده است^{۲۴}:

“ عبدالله مهتدی: من یک نکته دارم که رفیق منصور هم بنحوی مطرح کرد آنهم این است که پیشنهاد میکنم رفقای دیگری که حال امروز به شکل نامه کتبی یا در آینده نزدیکی میخواهند تاسی بکنند و حزب کمونیست را به هر منظور، به این منظوری که رفیق منصورگفت یا به هر مقصود سیاسی دیگری، ترک بکنند مطرح بکنند.

حمید تقوایی: چون رفیق عبدالله این سوال را کرد اینجا من هم لازم میدانم اعلام بکنم که من هم از حزب استعفا میدهم. منتها علت اینکه بصورت کتبی به این پلنوم ندادم و باصطلاح اعلام نیت نکردم برای این بود که بر خلاف آن رفقا در حزب در این دوره کار بدست نبودم و فکر نمیکردم اگر که مثلا استعفا بدهم قرار است خیلی شلوغ پلوغ بشود. این است که لازم ندیدم نیست اش را بگویم. خودش را باید میگفتم و اینجا اعلام میکنم، بعد هم کتبا میدهم به خدمت کمیته مرکزی حزب.

بهرروز میلانی: در پاسخ سوال رفیق عبدالله من هم اعلام میکنم که استعفا خواهم داد و به آن چیزی که منصور اینجا اعلام کرد تاسی میکنم. بعنوان یک آدم نیمچه کار بدست فکر میکنم دانستن اش زودتر برای رفقای که میمانند لازم باشد. چون بهرحال تحویل و تحولات وظایفی که الان بعهد من است یک خورده زمان میبرد.

شهلا دانشفر: من هم استعفا خواهم داد. بعدا کتبا اعلام میکنم.

ناصر جاوید: منمم خواستم بگویم استعفا میدهم. توضیحاتی هم اگر بخوایم بدهم شبیه صحبت رفیق حمید است. کاری نداشتم [...] قطعاً استعفا میدهم.

ابراهیم علیزاده: جواب من به رفیق عبدالله این است که من جزو کسانی هستم که میخواهم این حزب را تا انتهای منطقی اش ببرم که هنوز نرفته.

فاروق بابامیری: منمم نظرم مثل رفیق ابراهیم است. من در این حزب میمانم.

مجید حسینی: منمم میخواهم از این حزب بروم. بعدا استعفا میدهم.

کاظم نیکخواه: منمم در جواب رفیق عبدالله میخواهم بگویم که از این حزب استعفا میدهم و درست نمیدانم که در حزب کمونیست بمانم. استعفایم را رسماً بعدا اعلام میکنم.

تبدیل میکنند. ما را در یک حصار از پیش ساخته و مبارزه ای در این حصار و پیرامون مسائل آن محصور مینماید و نموده است.

اجازه میخواهم همینجا توضیح دهم که مشکل اصلی جریان ما بنظر من با کسانی نیست که علناً مخالفت ما هستند. بعکس مشکل سازمان دادن فعالیت دیگری توسط موافقین ما است.

افق ها و سنت ها را به اعتقاد من با ترویج نمیتوان تغییر داد. این افق ها و سنت ها اجتماعی هستند و زیر فشار یک پراتیک اجتماعی میتوانند تاثیر بگذارند. اما سازمان دادن چنین پراتیکی در ائتلاف با نیرو هائی که گویا قرار است خود موضوع کار باشند و در قالب سنت حزبی که خود باید تغییر کند معنائی جز تبدیل شدن تشکیلات از ابزار مبارزه به موضوع آن و مشغول شدن بخود و دنیای تشکیلاتی را ندارد. شخصا مشغول شدن به این کار را برای افق فعالیتی که مباحث کمونیسم کارگری در مقابل ما گشوده است مخرب میدانم. درست به همین دلیل است که معتقدم کنگره چهارم حزب نیز چیزی را در این میان حل نخواهد کرد و خود یک مرحله دیگر از سیکل “مبارزات درونی” خواهد بود.

بعلاوه فعالیت در چهارچوب کنونی به اعتقاد من هم فعالیت ما را فلج کرده و هم فعالیتی که مورد نظر جریانهای دیگر است. حتی گاه بنظر میرسد اشتراک در این چهارچوب باعث گردیده که بسیاری حرف هائی که همین حزب کنونی نیز قابلیت قبول آنها را دارد با برخورد به دیوار “ارزیابی از پراتیک” این یا آن فرد یا کمیته تشکیلاتی در اذهان رد شود. هر بحث سیاسی و نظری بناچار معنی تشکیلاتی میابد و این از یک طرف امکان برخورد مثبت با هر نظر پیشروی را سد میکند و از طرف دیگر مبارزه سیاسی را به کلنجار روزمره باهم تبدیل کرده است..

به دلایل فوق معتقدم فعالیت سیاسی متمرکز را میتوان در خارج این حزب انجام داد. و باز به همین دلایل من قصد سازماندهی یک انشعاب از حزب کمونیست ایران را، اگر هم توان آنرا بعنوان یک فرد داشته باشم، ندارم. بعکس مایلیم بعنوان یک فعال جنبش سوسیالیستی کارگران، یک مارکسیست آخر قرن بیست فعالیتیم را نه در امتداد و انشعاب یک سنت سیاسی دیگر بلکه مستقیماً برپایه جنبشی که خود را متعلق به آن میدانم انجام دهم. میراث خوب حزب کمونیست را نمیتوان با خود برد و میراث بد آنرا برای کس دیگری برجا گذاشت. بنابراین من طرفدار برجا گذاشتن حزب کمونیست با همه میراث خوب و بد آن هستم. طرفدار این هستم که فعالیت سیاسی دیگری را در خارج از چهارچوب حزب کمونیست و مستقل از سنتهای آن را شکل داد. چنین فعالیتی بعلاوه شانس تاثیر گذاری بیشتری بر حزب کمونیست را نیز خواهد داشت.

شاید لازم به گفتن نباشد که ارزیابی من از حزب کمونیست تغییری نکرده است. کماکان برای حزب کمونیست احترام قائم و آن را نیروئی دخیل در جامعه ایران میدانم و بنابراین در حد توانم خواهم کوشید تا مانع غلبه ناسیونالیسم و راست بر حزب شوم و مایلیم با این حزب مادام که از مواضع دستکم رسمی کنونی خود عقب نکشیده روابطی دوستانه داشته باشم.

تصمیم به کناره گیری از حزب کمونیست، شاید نه عیناً به دلایل مشابه، گمان میکنم تصمیم همه اعضای کنونی دفتر سیاسی باشد. اما روشن است که انجام فوری اینکار، بدون اینکه به رفقای که میخواهند حزب را تحویل بگیرند امکان تلاشی داده باشد، شیرازه حزب را از هم میگسند و بیش از همه به عقب ماندگی میدان میدهد. این خلاف آن چیزی است که ما خواستار آن هستیم. لذا تقدیم

استعفا رسمی خود را پس از کنفرانس فراکسیون به کمیته مرکزی تقدیم خواهم کرد.

درباره علل این تصمیم در کنفرانس و در مقطع جدایی رسمی توضیحات کافی خواهم داد. بعلاوه در هر مورد که پلنوم لازم بداند برای ارائه توضیح آماده ام

این نامه برای انتشار علنی، و از جمله برای اطلاع همه فعالین حزب کمونیست، نوشته شده است. خواستار آنم که در اولین شماره نشریه کمونیست بعد از پلنوم بیستم، و یا بهر ترتیب که پلنوم تصمیم بگیرد، منتشر شود.

با درودهای کمونیستی،

منصور حکمت، ۱/۸/۹۱“

من به نوبه خود در متن استعفا نامه ام خطاب به پلنوم ۲۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مشکل “موافقین” کمونیسم کارگری که در آن دوره معنائی جز مارکسیسم انقلابی و چپ سنتی نداشت اشاره کردم و گفتم که مسئله ما نه ناسیونالیسم کرد و عقب ماندگی بلکه همین چپ سنتی به اصطلاح موافق کمونیسم کارگری است.

“به پلنوم بیستم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

رفقای گرامی،

با درودهای گرم،

حتماً تاکنون نامه رفیق منصور حکمت دایر بر تصمیم او به کناره گیری از حزب کمونیست را خوانده اید.

لازم میدانم به اطلاعاتان برسانم که من نیز تصمیم دارم از عضویت در حزب کمونیست ایران استعفا بدهم. ضروری میدانم که مختصراً دلایل این تصمیم را توضیح دهم. در صورت لزوم آماده خواهم بود که شفاها توضیحاتی عرض کنم.

دلایل این تصمیم از جانب من به مباحثات اخیر در حزب پیرامون رویدادهای خاورمیانه و کردستان عراق مربوط نمیشود. فعالیت در دوره یکساله اخیر در حزب هرچه بیشتر مرا متقاعد کرد که ایده اولیه کانون کمونیسم کارگری و بعداً دفتر سیاسی، که طبعاً من هم با آنها توافق کامل داشتم، دایر بر یک بنی کردن حزب تلاشی کم حاصل برای فائق آمدن بر واقعیتی اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی است.

حزب کمونیست رشته بهم پیوسته ای از فعالیت سیاسی و جریانات اجتماعی است که با هیچ معیار قابل قبول تشکیلاتی ای بسادگی تفکیک پذیر نیست. حزب کمونیست یک تاریخ، یک سنت، یک سطح معین از انتظارات، نوع خاصی از ارتباط میان اعضا، الگوهای معینی از فعالیت، سازمان معینی از کادرها و اعضا است. مقدرات حزب کمونیست را متأسفانه کارگر شهرهای ایران تعیین نمیکند. این مقدرات توسط بدنه اصلی حزب در خارج کشور، کردستان و سازمان مرکزی آن تعیین میگردد. هر تغییری بنابراین متوجه تغییر در این اسکلت است. اما این تغییر قبل از هر چیز کنار گذاشتن آن سنتی است که تاریخاً حزب کمونیست نام گرفته است. سنتی که افق ها و جنبش های مختلف اجتماعی در آن سهیم هستند.

سازمان دادن هر پراتیک متمایزی لاجرم باید از فیلتر این تاریخ و سنت عبور کند و وزنه ی مهمی از این تاریخ را با خود یدک بکشد. به عبارت دیگر هر تلاشی برای شکل دادن به یک فعالیت کمونیستی کارگری بدوا در خود حزب کمونیست باید از مراحل گوناگون “مبارزه درون تشکیلاتی” و کلنجارها و اعصاب خردکنی های متقابل عبور نماید. این حزب تاریخ خود را دارد و تاریخ دیگری را در متن آن نمیتوان شروع کرد.

این پروسه ایست که فعالیت ما را به ضد خود

این مقطع منصور حکمت تصمیم گرفت که حزب کمونیست ایران را ترک کند. خواسته یا ناخواسته همه ما با این تصمیم منصور حکمت روبرو شدیم. من و ایرج آذرین در همان وقت تصمیم به تاسی از منصور حکمت گرفتیم و رضا مقدم چندی بعد در پلنوم ۲۰ کمیته مرکزی در این مورد تصمیم خود را گرفت.

قبل از عروج مجدد ناسیونالیسم کرد توجه کانون کمونیسم کارگری کمابیش به نقد مارکسیسم انقلابی یا چپ سنتی معطوف میشد. اما عروج ناسیونالیسم کرد و تعرض مجدد آن به ما در حزب کمونیست بار دیگر صحنه را به نفع چپ سنتی تغییر داد. این چپ سنتی مجدداً “قاطی جمعیت شد”. بطور واقعی صورت مسئله کمونیسم کارگری تغییر کرد. مسئله ما تماماً به تلاش برای ممانعت از هزیمت همگانی از کمونیسم و دفاع از سنگر های بدست آمده در مقابل تعرض ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست ایران و راست ترین سنت های بورژوازی در سطح جهان شد. مشکل ما این بود که حزب کمونیست ایران و بخصوص بدنه مارکسیسم انقلابی آن نه تنها ناتوان از هرگونه مقاومت در مقابل این تعرض جهانی بود بلکه خود را بعنوان نقطه ضعف ما به میدان می انداخت. چپ سنتی و مارکسیست انقلابی که بدنه اصلی رهبری حزب کمونیست ایران را تشکیل میداد و خود را هم نظر و موافق کمونیسم کارگری اعلام میکرد، فاقد توانائی سازمان دادن دفاع در مقابل این تعرض عمومی بود و راستش مانند عسل به دست و پای همه میچسبید. تعرض ناسیونالیسم کرد و بدنبال آن تصمیم به جدائی ما از حزب کمونیست ایران این بدنه مارکسیست انقلابی به همان دلایلی که در قسمت قبل توضیح دادم تصمیم گرفت که با کمونیسم کارگری همراه شود. واقعیت درک سیاسی این سنت از تحولات حزب کمونیست را باید در اسناد و نوشته ها و فعالیت های مکتوب و مستند در حزب کمونیست در این دوره دید. منصور حکمت در متن استعفا خود که انتشار علنی هم یافت نوشت^{۲۵}:

“به پلنوم بیستم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

موقعیت امروز کمونیسم در سطح بین المللی و نیز مشخصات و روندهای درونی حزب کمونیست ایران اکنون مرا متقاعد کرده است که تلاش برای شکل دادن به یک حزب کمونیستی کارگری که معطوف به پاسخگویی به نیازهای امروز کمونیسم کارگری و مارکسیسم باشد در بیرون حزب کمونیست ایران متمرکز تر خواهد بود و یا لاقلاً انرژی و فرصت محدود من بعنوان یک کمونیست از این طریق به شیوه موثر تری در خدمت این امر، که آن را فلسفه زندگی خود میدانم، قرار خواهد گرفت.

از اینرو با کمال احترام به اطلاع پلنوم میرسانم که در نظر دارم پس از کنفرانس فراکسیون کمونیسم کارگری و توضیح تفصیلی ارزیابی ام از موقعیت کنونی، از حزب کمونیست ایران کناره گیری کنم و به ایجاد یک حزب کمونیستی بر مبنای نظراتی که در سالهای اخیر تحت عنوان کمونیسم کارگری بیان کرده ایم اقدام کنم.

این نوشته به معنای استعفا فوری من از حزب و یا از کمیته مرکزی نیست. هدف این نوشته اینست که کمیته مرکزی با اطلاع قبلی بتواند در یک روند آگاهانه و سیاسی مسائل عملی احتمالی ناشی از این اقدام را حل و فصل نماید و این جدائی برای فعالین حزب و همه کسانی که تحولات حزب کمونیست ایران را دنبال میکنند ناگهانی و ابتدا به ساکن جلوه نکند. بعلاوه درست تر است که قبل از قطعیت یافتن این تصمیم رفقای فراکسیون کمونیسم کارگری فرصت اظهار نظر درباره آن را داشته باشند و با عمل انجام شده مواجه نشوند.

رحمان سپهری: منمهم تصمیم دارم که استعفا بدهم دلیلش هم که معلوم است بقول امیر [....]

رضا مقدم: من توی پلنوم ۲۱ حزب کمونیست از عضویت در حزب کمونیست استعفا میدهم

مظفر محمدی: من تصمیم دارم از حزب کمونیست بروم بعدا کتبا اعلام میکنم.

اصغر کریمی: من هم تصمیم استعفا از حزب را دارم که بعدا کتبا اعلام میکنم.

عبدالله مهتدی: میخواهم در حزب کمونیست بمانم و تا آنجا که در توان دارم در تبدیل آن به یک حزب کمونیست کارگری و دفاع از سوسیالیسم کارگری تلاش بکنم.

ابراهیم شمعی: تا حالا تصمیم نگرفتم و بعدا تصمیم را اعلام میکنم.

رفیق حبیب فرزاد نظری اظهار نکرد.

منصور حکمت: رفقا من اینجا این استعفا نامه ها را نخواندم چون متن اش هست. خواهش من این است که بعدا در هر گزارشی که از این پلنوم به اصطلاح توزیع شد یا هر چه متن این نامه ها حتما در اختیار بقیه قرار بگیرد تا مساله مفهوم باشد. کسانی که استعفا کتبی داده اند، کتبا اعلام نیت کرده اند که میروند، من و رفیق ایرج آذرین و رفیق کورش مدرسی هستیم. حالا سؤال اینست که ترتیبات آتی حزب کمونیست به این ترتیب چه میشود؟ بحثی که میتواند مورد توجه پلنوم باشد.

اعلام ۱۰ دقیقه تنفس.

همانطور که در متن استعفا سال ۱۹۹۱ اشاره کرده ام مشکل اصلی کمونیسم کارگری در حزب کمونیست را ناسیونالیسم کرد و مخالفین رسمی کمونیسم کارگری نمی دانستند. از نظر من مشکل ما "موافقین" کمونیسم کارگری بود و این طیف اساسا همان سنت مارکسیسم انقلابی سنتی بود. موقعیت ناسیونالیسم کرد و کسانی مانند عبدالله مهتدی و هم نظران اش معلوم بود و مشکل نبود. مشکل توده عظیمی از باقی ماندگان چپ سنتی دوران انقلاب ۵۷ بود که بدنه اصلی حزب کمونیست ایران و بخصوص رهبری آن را تشکیل میداد. این بدنه ظاهرا موافق بحث های کمونیسم کارگری بود ولی همان سنت ضد پوپولیستی مارکسیسم انقلابی که اوضاع جهانی و فضای سیاسی ایران آن را در یک فریزر تاریخی قرار داده بود اما هر جا میرفتیم با ما می آمد. قبلا توضیح دادم که چرا جای دیگری نداشت که برود.

سوالی که در مقابل ما قرار گرفت این بود که باید دوباره با این توده "سانتر" برویم و حزب کمونیست کارگری را تشکیل دهیم؟ اینجا هم در کانون کمونیسم کارگری اتفاق نظر نبود. تصور من این بود که "سوار کردن" مجدد این سنت ما را به همین جا که هستیم میرساند و باید حزب را بر مبنای یک فیلتر جنبشی تشکیل دهیم. خودمان انتخاب کنیم که چه کسی را دعوت به پیوستن به حزب میکنیم. بحث منصور حکمت، به درست، این بود که در فضای هزیمت از کمونیسم و برابری طلبی که راست و تاجریسم بر جهان حاکم کرده است ما باید سر پناه یا سنگری بسازیم که بتوانیم از کمونیسم در مقابل تعرض بورژوازی دفاع کنیم. نباید این توده وسیع سانتر را که خود قادر به حفظ خود نیست را طعمه تعرض راست کنیم. در هر حال ما با منصور حکمت همراه شدیم و حزب را تشکیل دادیم. تشکیل حزب در دو سمینار، یکی در مالمو سوئد توسط منصور حکمت، و یکی در استکهلم توسط من، اعلام شد و در حزب را به روی همه کسانی که میخواستند به ما به پیوندند باز گذاشتیم. بدنه اصلی حزب کمونیست کارگری از همین چپ سنتی تشکیل شد و ما از ابتدا نسبت به این مسئله آگاه بودیم. منصور حکمت در سمینار "مبانی کمونیسم کارگری" در سال ۲۰۰۰ به این

موضوع بر میگردد و در باره تشکیل حزب کمونیست کارگری در این دوره میگوید:

"ما، یک عده مخالف [کمونیسم] اردوگاهی را باقی گذاشته بودند که از دوران برژنف دفاع کنیم. ما ایستادیم، وقتی راه کارگر و اکثریت و فدائی فرار کردند، ما ایستادیم و از تجربه شوروی در مقابل تاجریسمی که هجوم برده بود، دفاع کردیم. خودشان نبودند، رفتند، دمکرات شدند. یکهو همه بطور غریبی دمکرات شدند مثل حزب کمونیست ایتالیا که اسم خودش را گذاشته است دمکرات های چپ و تونی بلر به کنگره فعلی شان پیام داده است. همه اینطوری شدند. با خود آنها هم نمیشد از سوسیالیسم حرف زد. کاری که ما توانستیم در آن دوره بکنیم به نظر من این بود که در آن فضای یاس و در آن فضای هجوم، یک سنگر سیاسی و یک سنگر سازمانی و یک سنگر مکتبی را نگهداریم، افراد و ماتریال انسانی را دورش نگهداریم، روزنامه هایش را دایر نگهداریم، و ما بشدت زیادی در میان خودمان انعطاف ایجاد کردیم تا این کار را کردیم. یعنی اگر آن موقع ما یک خورده سفت تر از آن می گرفتیم، خود حزب کمونیست کارگری هم به یک مینیمم تبدیل میشد. ما مقررات را لغو کردیم، آزادی عمل دادیم، پاپی کسی نشدیم، تفتیش عقاید نکردیم، گذاشتیم همه باشند، ولی توی این صف باشند تا این موج بگذرد، وقتی این موج گذشت، واقعا سازماندهی حزب کمونیست کارگری تازه شروع میشود و فعالیت سیاسی شروع میشود."

میگوید ما آن روز هر کس که بود را جمع کردیم چون میبایست یک سنگر میساختیم. بعد هم به درست در همین راستا منصور حکمت اعلام کرد که کانون کمونیسم کارگری منحل است. چون اگر این کار را نمیکرد و کانون کمونیسم کارگری میماند معنای جز این نداشت که مجددا فیلتر را گذاشته ایم و رسماً از همان اول کسانی را از قلب این حزب جدید دور نگاه داشته ایم. تنها روشی که میشد اطمینان داد که در این حزب واقعا به روی همه باز است و یک درجه امنیت ایدئولوژیک در حزب جدید را تضمین کرد این بود که کانون کمونیسم کارگری را منحل میکردیم و اعلام میشد که همه صاحب این حزب اند، صاحبخانه و مستاجر در این حزب نداریم، این سنگر، سنگر مشترک همه کسانی است که در تعرض جهانی بورژوازی میخواهند از خود دفاع کنند. اگر این کار را نمیکردیم تعداد زیادی میرفتند. این موضوع در خود کانون کمونیسم کارگری بحث شد. اگر کار کانون خاتمه نمی یافت حزب کمونیست کارگری یا تشکیل نمیشد و یا حزب بسیار کوچک تری میشد. باید کانون و مقوله بنیانگذاران حزب را از میان دست و پا جمع میکردیم تا فضا برای سهیم شدن تعداد بیشتری باز میشد. کسانی در حزب جدید بودند که در پروسه کشمکش های قبلی در حزب کمونیست ایران، در کردستان و در چپ سنتی مرکز حزب مورد نقد ما قرار گرفته بودند و ما میبایست به حق به اینها امکان و مجال بازگشت به صف دفاع از کمونیسم را میدادیم.

بحث آن روز ما این بود که اگر کسی در اوضاع کنونی دنیا در حزب ما را میزند و به هر تعبیری میگوید که من کمونیسم کارگری هستم که در آن نه تنها به کسی حقوق نمیدهند بلکه دنیای بیرون او را دیوانه می پندارد، اگر کسی بهر دلیل، توجیه یا توضیحی میخواهد به این حزب کمک کند و در صف آن حضور داشته باشد باید به او اجازه ورود داد و نباید دیگر در داخل حزب خودی و غیر خودی وجود داشته باشد. حزب کمونیست کارگری بر این متن و در این شرایط و با شراکت این سنت ها تشکیل شد.

تاکید من این است که به عکس تاریخ سازی جعلی امروز رهبری جدید حزب کمونیست

کارگری و تاریخ سازی متکی بر فتواهای سیاسی و تاریخی بی پشتوانه و متکی بر استدلال "به نظر من این" یا "به نظر من آن" تاریخ سازان جدید، حزب کمونیست کارگری یک تاریخ مکتوب دارد. این حزب از روزی که تشکیل شد یک حزب ائتلافی یک بستر مشترک برای خط حکمت و چپ سنتی بود. حزب کمونیست کارگری هیچگاه بقول آن روزها یک حزب "تک بنی" نبود. این "ازدواج" مجدد سیاسی میان دو سنت و آن بستر مشترک در شرایط حاد سیاسی دیگری و با از میان رفتن فشار های سیاسی و اجتماعی که دو سنت را بهم مزدوج نگاه میداشت، میتوانست به جدائی بیانجامد که انجامید.

فصل پنجم - حزب کمونیست کارگری

دوره اول فعالیت حزب کمونیست کارگری که از تاسیس آن در نوامبر ۹۱ (آذر ۱۳۷۰) تا حوالی کنگره دوم آن یعنی حدود سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۷) دوره خاصی در حیات حزب است. این دوره از نظر کمونیسم منصور حکمت در واقع دوره تدقیق و تبیین رویکرد مارکسیستی به بسیاری از مسائل جدید و یا مسائلی است که نیازمند بازنگری بودند.

اوضاع سیاسی ایران در این دوره، بعد از خاتمه جنگ ایران و عراق، کما بیش آرام و غیر انقلابی بود. این دوره، دوره ای بود که هم جامعه و هم احزاب سیاسی تجدید قوا و تجدید آرایش میکردند. در این سالها بود که بتدریج نسل جوانی که به تجربه انقلاب ۵۷ و تاریخ قبل از آن احساس بدهی نمیکرد و تجربه کشتار های سالهای شصت را از سر نگذرانده بود، و مقهور دستگاه کشتار جمهوری اسلامی نبود قدم به میدان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه میگذازد. در حزب کمونیست کارگری هم این دوره، دوره ای کما بیش آرام بود. نشریه انترناسیونال با فرکانس نه چندان زیاد منتشر میشد. حزب کمونیست کارگری در این دوره با بحث های تئوریک منصور حکمت بازشناخته میشد. این دوره سنگر بندی تعرض عمومی به کمونیسم و هجوم میلیونی روشنفکران، هنرمندان و ژورنالیست های سابقاً چپ و مارکسیست به هر و همه گونه ایده برابری طلبانه بود.

در این فاصله علاوه بر جنبه فکری و تئوریک مباحثات منصور حکمت در عرصه سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق نیز ساخته شد و بخشی از انرژی ما در رهبری حزب و همچنین در تشکیلات کردستان حزب معطوف به کمک در شکل دادن به این حزب و فعالیت آن بود.

در صحنه سیاسی، حزب کمونیست کارگری ایران اساساً بدنبال گرفتن حمایت برای مبارزات کارگران در ایران بود و پاشنه در همه اتحادیه های کارگری اروپا و آمریکا را از جا در می آورد و انصافاً حمایت خوبی را برای مبارزات کارگران گرفت. اوج این فعالیت که مضمون فعالیت بدنه اصلی حزب را در بر میگرفت مبارزه برای جلب حمایت از اعتصاب کارگران نفت بود. بیشترین خاصیت حزب در این دوره این بود که کمونیسم را بعنوان یک حزب سیاسی زنده نگاه میداشت و اجازه نمیداد که تعرض ضد کمونیستی بورژوازی هار بعد از جنگ سرد بازمانده کمونیست های ایران را هم به قربانی بگیرد. حزب کمونیست کارگری در این دوره ماتریال انسانی فعالیت سیاسی در اوضاع جدیدی که به گمان همه دیر یا زود فرا میرسید را حفظ کرد و در میدان نگاه داشت.

دوره دوم در حیات سیاسی حزب دوره ای بود که تحرک سیاسی در جامعه ایران مجدداً بالا گرفت و همراه با آن تمام احزاب سیاسی و از جمله حزب کمونیست کارگری ایران مجدداً خود را در وسط صحنه سیاست فعال ایران باز

یافتند. اما بتدریج فضای سیاسی ایران در ابعاد سراسری و اجتماعی، بویژه زیر فشار نسل جوانی که بیشتر از آن صحبت کردیم، به حرکت در آمد. گرمای شعله تحرک اجتماعی و امکان شکل گیری یک بحران انقلابی و یا سرنگونی جمهوری اسلامی کل احزاب و جریانات سیاسی را هم از خواب زمستانی بیدار کرد. صحنه سیاست ایران مجدداً به میدان برخورد فعال احزاب اپوزیسیون به رژیم و رقابت آنها با یکدیگر برای تاثیر گذاری بر جهت تحولات آتی جامعه تبدیل شد. همراه با شروع بی قراری در صحنه سیاسی ایران مثل همه جریانات سیاسی در مقابل حزب کمونیست کارگری نیز مجدداً سوال "چه باید کرد؟" قرار گرفت. بحث های درونی و بیرونی حزب کمونیست کارگری از موضوعات تئوریک و برنامه ای به مضامین سیاسی و روز و اینکه چگونه باید در سیاست دخالت کرد چرخید. زیر این فشار دنیای بیرون و زیر فشار انتخاب راه های متنوعی که در مقابل حزب کمونیست کارگری ایران قرار گرفت، سنت های مختلف درون حزب جهت های مختلفی را نشان دادند. چپ سنتی و مارکسیسم انقلابی که هر شلوغی را فی نفسه یک انقلاب میدانند، مجدداً به میدان کشیده شد. حزب کمونیست کارگری مجدداً زیر فشار این سنت و این عادت و راههایی که بطور خود بخودی در مقابل حزب قرار میداد قرار گرفت.

بحث های کنگره دوم حزب کمونیست کارگری که بعداً تحت عناوین "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" از جانب منصور حکمت فرموله شد در واقع رفتن به استقبال این شرایط سیاسی جدید بود. منصور حکمت تلاش داشت که خط خود را از تبیین ها و داده های سنتی چپ که حزب کمونیست کارگری بطور اتوماتیک روی آن به حرکت در آمده بود جدا کند. حکمت این بحث ها را "کفر آلود" اعلام کرد. اما اگر به مباحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران و کنگره پنجم و ششم کومه له بر گردید استخوان بندی کل این مباحث را بسادگی در آنجا میبینید. در بخش های قبل اشاره کردم که بحث هایی از جنس بحث های "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" قبلاً توسط منصور حکمت در کنگره پنجم کومه له و کنگره دوم حزب کمونیست ایران (سال ۱۳۶۴) با عناوین "حزب اجتماعی" و "دخالتهای کمونیستی" مطرح شده بود. در نتیجه برای ما که در آن تاریخ شریک بودیم طرح مجدد این ایده در شکل بسیار شسته و رفته تری در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران، تجدید دیدار با مباحث قدیمی در اوضاع جدید بود. ریشه قدیمی تر این ایده ها به کنگره اول اتحاد مبارزان و سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم کومه له باز میگشت. از جمله میتوانید به برخورد ما به مقوله دولت، حاکمیت، قدرت، شورا و حزب در نوشته "تزهائی درباره مسئله حاکمیت" در سال ۱۳۶۲ و همینطور جمع بندی مباحث کنگره پنجم کومه له^{۲۷} مراجعه کنید.

همانطور که در بخش های قبل توضیح دادم واقعیت اینست که بخش اعظم بدنه چپ و "مارکسیست انقلابی" در حزب کمونیست ایران و در حزب کمونیست کارگری هیچگاه این بحث ها را جذب نکرد. بدنه اصلی حزب کمونیست کارگری علیرغم اصرار منصور حکمت بر این واقعیت که کمونیسم کارگری نه تنها ادامه مارکسیسم انقلابی نیست بلکه یک نقد بنیادی بر آن است، کمونیسم کارگری را ادامه تکمیل شده مارکسیسم انقلابی میدانست و هیچ کس بهتر از حمید تقوایی این برداشت را نمایندگی نمیکرد. در همان حال باید اذعان کرد که برداشت بستر اصلی کمونیسم کارگری در حزب کمونیست کارگری ایران از کمونیسم کارگری بافت و خیز هائی در مجموع همین برداشت مارکسیسم انقلابی از کمونیسم کارگری بود. این واقعیتی بود که

موضع اتحاد مبارزان کمونیست، بلکه موضع رزمندگان. که حزب باید شرایط عینی و ذهنی و مرحله انقلاب ترسیم کند تا بتواند در این جنبش که در حرکت است، چه می‌خواهد بگوید و چه تصمیمی بگیرد. من اصلاً این را قبول ندارم. بنابراین نوشته رفیق حمید به نظر من غلط بود. من خیلی وقت است حزب را اینطوری نمیبینم، جامعه را اینطوری نمیبینم، ما رابطه خود را با جامعه خیلی وقت است اینطوری نمیبینیم. رابطه خودمان را با احزاب دیگر خیلی وقت است اینطوری نمیبینیم. اگر همه‌شان هم انقلابی باشند، انقلابیگری خودمان را ترجیح می‌دهیم. لازم نیست ثابت کنیم دیگران در مانده اند تا بگوییم نوبت ما رسیده است.

در نتیجه من بحث محتوایی و بحث متدولوژی با آن شعار داشتم. داشتیم فکر میکردیم که حزب را به جلو میبریم، در حالی که حزب داشت به خودش تردید میکرد. و آیا شما فکر نمیکنید حزبی که به خودش تردید میکند هر کس دیگری هم که تردید دارد، به عنوان یک پرچم آن وسط نمی‌آید؟^{۲۹}

در نامه شماره ۷ در مورد همین استدلال‌های حمید تقوایی می‌گوید:

□ به نظر من آلترناتیوهای طبقات دیگر باطل نشده‌اند. هر رژیم غیر اسلامی که پروسه صلح خاورمیانه را قبول کند، تروریسم اسلامی را محکوم کند، به طور یکجانبه و بدون قید و شرط خواهان رابطه با آمریکا بشود و بتواند ایران را از نظر اقتصادی و سیاسی به جامعه بین‌المللی متصل کند، در صورتی که ثبات سیاسی داشته باشد، که این آخری شرطی است که برای همه آلترناتیوها از جمله جمهوری سوسیالیستی صادق است، میتواند چندین سال رشد سریع اقتصادی را ببار بیاورد. چرا؟ اولاً، اینکه اقتصاد ایران زیر ظرفیت کار میکند و این ظرفیت عاطل با نفس شروع مناسبات تجاری و سرمایه‌گذاری عادی تر میتواند سریعاً بکار بیفتد. ثانیاً، شادابی عمومی ناشی از سرنگونی رژیم اسلامی و احساس پیروزی در بین بخش‌های وسیعی از مردم، یک فاکتور تعیین‌کننده اقتصادی است. ثالثاً، ورود سرمایه‌های خارجی و از آن مهمتر سرمایه خارج شده "ایرانی".

□ به نظر من درست نیست که احزاب و نیروهای سیاسی طبقات دیگر از هر نوع انقلابیگری دست شسته‌اند و کنار رژیم و مقابل مردمند. حتی اگر باشند، نفس پروسه سرنگونی این تصویر را مجدداً عوض میکند. نه فقط همین الان بخش زیادی از احزاب غیر کارگری و ضد کارگری سرنگون طلبند، بلکه همین خاتمی‌چی‌های امروزی به موقع تماماً سرنگونی طلب خواهند شد. به نظر من خاتمی‌چی‌گری اغلب اینها اتفاقاً از سر "سرنگونی طلبی مسالمت‌آمیز" اینهاست. بخش اعظم این احزاب را در روزهای سقوط رژیم در کنار رژیم نخواهید یافت. اتفاقاً باید مواظب بود در جریان خلع سلاح رژیم از ما بیشتر تفنگ نگیرند. در مورد انقلابیگری هم به نظر من ابهام هست. به معنی "تاریخی طبقاتی" که اینها حتی اگر سرنگونی طلب بودند هم انقلابی نبودند، به معنی سیاسی- عملی، یعنی خواست دگرگونی اساسی نظامی که هست، یعنی نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، خیلی‌ها "انقلابیگری‌شان" دست نخورده است و حتی تقویت شده است....

آیا این ملاحظات من را کمتر "سوسیالیست فوری" و کمتر معتقد به ضرورت "جایگزینی" گذاشتن جمهوری سوسیالیستی بجای رژیم اسلامی میکند؟ به نظر من خیر. چون قبل از این درجه کنکرت شدن و بدون ارجاع به حال و هوای طبقات دیگر، ما این فوریت را در برنامه حزب، برنامه عمل حزب علیه رژیم گنجانده بودیم. و این ما را به مسأله متد میرساند:

ای است که اینها دارند بر سرش با هم کلنجار میروند. همه جامعه مدنی‌چی‌ها سرنگونی طلبهایی هستند که فکر میکنند آهسته آهسته آنقدر آخوند رقیق جای آخوند غلیظ را بگیرد که یک روزی بیمعنی بشوند و بگذارند بروند. اینها گوشه‌های تئوریک دارند که در نوبت بعدی به آن میپردازم. ...

از نظر من این بحث [بحث پلنوم] باید به اینجا منجر بشود که این آشفتگی تئوریک که به دنبال این بحثها مطرح شده است لااقل جواب بگیرند. من نمیگویم حل بشوند، چون این مواضع واقعی آدمهاست، بالاخره مواضعشان است. ولی باید روش بشود که روش جلسه یا لااقل روش رهبری حزب ما در مقابل بحثهای تئوریک‌ای که این بحث همراه خود آورد، چیست؟ نه در رابطه با خود شعار. خود شعار به نظر من یک زخمی شده است که یا باید ترمیم پیدا کند، یا لااقل باید وقتی به سراغ این شعار رفت که این یال و کوپال را همراه نداشته نباشد. من شخصاً احساس راحتی با این شعار نمیکنم.

رفیق حمید بعینه دید که این شعار تبدیل شده است به اینکه شعار جمهوری سوسیالیستی، بار دیگر پس از یک دوره سرگشتگی، یک دوره چپ و راست زدن، یک دوره تبدیل شدن به یک حزب آکسیونیستی، بعد از یک دوره حزب جنبشها شدن، حزب کمونیست کارگری فوکوس خود را بازیافت، و رفت روی مسأله سوسیالیسم! یعنی طیاره ای که پرواز کرده بود و وارد قلمرو سیاست در جامعه شده بود، دوباره نشست و پارک کرد و سوییچش را دادند دست تفکر فرقه‌ای و آمدند بیرون.

در یک جمع‌بندی از این مباحثات در همان جلسه حکمت می‌گوید:

فکر کردم آخرین جمع‌بندی خودم را در یک چند دقیقه ای بگویم. وقتی من نوشته رفیق حمید را خواندم و همه رفقا گفتند همگی خوشحال شدند، اما من که همان وقت نوشته رفیق حمید را خواندم بشدت ناراحت شدم. خیلی هم ناراحت شدم، بخاطر اینکه قبلاً تلفنی نیتش را به من گفته بود، خیلی خوشحال شدم، فکر کردم رفیق حمید دارد میگوید که حزب وارد فازی میشود که برای قدرت‌گیری در ایران قد علم کند و این با گفتن یک حرف مشخص راجع به قدرت سیاسی ممکن است. حکومت کارگری که برنامه عمل جنبش ماست، اما حزبی که میخواهد قدرت را بگیرد بگوید ما میخواهیم بیاییم جمهوری سوسیالیستی را تشکیل بدهیم. من گفتم این ایده خیلی خوبی است. مواضع ایران دارد باز میشود و این خیلی خوب است. اما نوشته حمید که آمد، بحث را بُرد

روی شرایط ذهنی و عینی و انقلابیگری طبقات دیگر. این متدولوژی‌ای بود که من بیست سال پیش پشت سر گذاشته بودم و اصلاً راجع به این مقولات اینطوری فکر نمی‌کردم. بیست سال است که لااقل اینطوری فکر نمیکنم که گویا باید نشان داد انقلاب شدنی است تا انقلاب را بخواهم. یا اینکه (گویا) باید بدانم که برابری شدنی است تا آنرا بخواهم. یا اینکه چون وقت آن رسیده است، آنرا میخواهم. من همیشه معتقد بوده‌ام که اهدافی داریم که میگوییم، تا شدنی بشوند. به همین دلیل بشدت ناراحت شدم. این بحث رفیق حمید یک دنباله‌چاله رو به عقب دارد. راستش در مکالمه تلفنی هم این در بحث رفیق حمید بود که همه ما را با سکولاریسم و مدرنیسم میشناسند نه با سوسیالیسم و یک چنین بحثی ما را میگذارد جای درست آن. من با چنین بحثی اصلاً موافق نیستم. این یک دلیل ناراحتی من بود.

به یک معنی این بحث داشت به حزب یک نسبتی میداد که عقب‌تر از آنچه‌ی است که خود حزب هست. داری می‌گویی که حزب ما در شرایط فکری سال ۵۷ است، آنهم نه در

بودن تعریف میکرد) به میدان کشید.

کنگره سوم حزب کمونیست کارگری در سال ۲۰۰۰ نقطه ای مهم در تقابل خط مارکسیستی حکمت با چپ سنتی بود. بحث های این کنگره، قطعنامه های آن، خطایه های حکمت در این کنگره و بالاخره بحثی که بعداً با عنوان "جنبش سلبی، جنبش اثباتی" معروف شد، همه در این متن قابل درک هستند.

قبل از کنگره سوم حزب هم این رو در روئی در جدال با حمید تقوایی بر سر شعار جمهوری سوسیالیستی^{۲۸} و بر سر نفس جنبش سرنگونی در حزب کمونیست کارگری دقیقاً همین جدال را نمایندگی میکرد که بعداً به همه وجوه دیگر بحث های حکمت کشیده شد. استدلالات حمید تقوایی در مورد شعار جمهوری سوسیالیستی بسیار گویا است. این استدلال ها دو پایه دارد. یک پایه در واقع نقد گذشته حزب است که گویا به اندازه کافی سوسیالیستی نبوده است و ظاهراً این شعار قرار است سوسیالیسم حزب را تقویت کند و این نقد مشترک تمام چپ سنتی به جریان ما بوده است. و پایه دوم که بسیار تپیک تر است این است که میگوید همه آلترناتیو های طبقات دیگر خاصیت خود را از دست داده اند و آنچه در جامعه در جریان است (یعنی در واقع همان جنبش سرنگونی) چیزی جز طلیعه های جنبش سوسیالیستی نیست و شعار زنده باد جمهوری سوسیالیستی قرار است این جنبش را رهبری کند. تقوایی شعار جمهوری سوسیالیستی را از سر جنبش سرنگونی درک میکند. بخش مهمی از مباحثات پلنوم ۹ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری اساساً به نقد این برداشت و نقد توضیحات شعار زنده باد جمهوری سوسیالیستی معطوف شد. بحث حمید تقوایی یک چرخش ۱۸۰ درجه ای رسمی به مارکسیسم انقلابی و ادراکات چپ سنتی بود.

منصور حکمت در پلنوم ۹ در بحث مربوط به شعار پیشنهادی حمید تقوایی در اشاره به همین عقب گرد نظری به عقاید عتیق است که میگوید:

الآن این مسأله با خود بحثهایی را آورده است. به نظرم این بحثها نمیبایست مشغله حزب میشد، و هنوز هم نباید مشغله حزب بشود. به نظرم حزب با مسائلی که با آن روبروست، دقیقاً باید از قلمرو این نوع مباحث فاصله بگیرد. اما الآن این بحثها شده است و این جلسه باید به آنها پردازد.

و بعد در اشاره به اینکه اگر قرار پیشنهادی حمید تقوایی تصویب میشود حمید تقوایی چه توضیحی میداد میگوید:

[اگر] حمید مصاحبه میکرد و علل انتخاب این شعار را، با بحثهایی که آن موقع میکرد، توضیح میداد و به نظر من بشدت اغتشاش و موضع غیر منصفانه‌ای نسبت به ماهیت حزب کمونیست کارگری بیرون میرفت. از دو سو به نظر من؛ یکی به این معنی که نان عمده است، آلترناتیو طبقات دیگر تمام شده است، فقط ما در صحنه سرنگونی طلبی مانده‌ایم، که البته رد کردن هر کدام از اینها سه دقیقه طول میکشد. چرا فقط ما مانده‌ایم؟ مجاهد با همه یال و کوپالش در صحنه سرنگونی طلبی است، خود فرخ نگهدار در موضع سرنگونی‌طلبی است. بین کسانی که گز کرده پاره میکنند با کسانی که میخواهند جمهوری اسلامی را نگهدارند، باید فرق گذاشت. مثل این است که بگوییم حزب توده طرفدار سلطنت بود، چون تا یک روز قبل از قیام حاضر نشد به قیام بگوید قیام، و حاضر نشد بگوید انقلاب، و تا آخرش طرفدار شورای سلطنت بود. آیا من و شما میگفتیم که حزب توده از شعار سرنگونی رژیم شاه دست کشیده است؟ من و شما میدانیم که اینها آرزو داشتند که رژیم شاه بالاخره یک روز ساقط بشود. طرف در این مملکت سرنگونی طلب است، اِشکال سرنگونی

منصور حکمت بارها و بارها مورد تاکید قرار داده بود. این به اصطلاح برداشت های متفاوت از کمونیسم کارگری زیر فشار تحرک اوضاع سیاسی از همه جهات از حزب کمونیست کارگری ایران بیرون زد.

فصل ششم – جنبش سرنگونی و پوپولیسم وارونه – دوره اول

عروج دو خرداد عکس العمل "سیستیم" جمهوری اسلامی به خطر عروج سرنگونی طلبی در میان مردم بود. قرار بود فضای باز سیاسی، گفتگوی تمدن ها و اسلام خوش خیم جمهوری اسلامی را نجات دهد. عروج دو خرداد کل فضای سیاسی اپوزیسیون ایران را نیز پلاریزه کرد و بلاواسطه بر حزب کمونیست کارگری هم تاثیر گذاشت. تاثیر این رویداد ها بر حزب کمونیست کارگری چند جانبه بود. از یک طرف کمونیسم ارتدکس منصور حکمت را برای اولین بار با سازمان دادن یک حرکت کمونیستی اجتماعی قائم به ذات روبرو کرد که انتهای آن میبایست تصرف قدرت سیاسی و سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی باشد. اما علاوه بر پاسخ حکمت به تحرک سیاسی جامعه دو پاسخ دیگر نیز در حزب کمونیست کارگری مطرح شد. یک پاسخ از موضع اکونومیستی هراسان از سیاست بود که کار را عملاً به موعظه تسلیم به دو خرداد میکشاند و دیگری از موضع انقلابیگری ضد رژیمی چپ سنتی که تمام انقلابی گری اش به ضدیت با دو خرداد محدود میمانند و ضرورت سوسیالیسم را از همین اوضاع متحول و در واقع از تحرک برای سرنگونی جمهوری اسلامی نتیجه میگرفت.

پرچم اول، یعنی پرچم اکونومیسم هراسان از سیاست برای توجیه این محدود ماندن به مبارزه اقتصادی و تبلیغ و ترویج در درون طبقه ناچار به توجیه دو خرداد گردید. این راست روی آشکار با فراخوان ترک همگانی حزب کمونیست کارگری با بلند کردن پرچم علیه حزب و حزبیت بطور(بطور چی؟) همراه گردید. رضا مقدم و ایرج آذرین در صف مقدم این واکنش و این سیاست بودند. اینها، مستقل از توجیهات تئوریک، از نظر عملی در مقابل نفس ضرورت تحزب، و نه در مقابل یک حزب خاص، ایستادند و به کرنش تئوریک و سیاسی به وضع موجود یعنی به جریان دو خرداد و پیچیدن نسخه ترک صف مبارزه سیاسی رسیدند.

اما تحرک فضای سیاسی ایران و طرح مجدد امکان سرنگونی جمهوری اسلامی، مارکسیسم انقلابی موجود در حزب کمونیست کارگری را هم دوباره به میدان فعالیت اکتیو سیاسی کشاند. این جریان مثل تمام پیشینیان خود نماینده یک جنبش ضد رژیمی بود و با جذر و مد این جنبش بالا و پائین میرفت. گفتیم که سوسیالیسم برای این جریان در واقع همان سرنگونی است. اما اثبات اینکه جنبش سرنگونی (که در آن از سوسیالیست تا ناسیونالیست عظمت طلب حضور دارند) همان سوسیالیسم است با روش و ایده های مارکسیستی عملی نیست. اینجاست که چپ محتاج ایده ها و تئوری های پوپولیستی میشود. مجبور است مارکسیسم را کنار بگذارد و به پوپولیسمی که همه با هم بودن در جنبش سرنگونی را توجیه میکند روی بیاورد. یکسان بودن جنبش سرنگونی با جنبش سوسیالیستی از طریق کاربست مارکسیسم ارتدکس قابل توضیح نیست. منفعت جنبش و اعتراضی که چپ سنتی نمایندگی میکنند پوپولیسم را ضروری مینماید. بهر صورت، برای حزب کمونیست کارگری تولد دو خرداد، آنتی تز خود یعنی چپ سنتی را هم (که هویت خود را با ضد رژیمی و آنتی دو خردادی

تلاش و از آن نقش قدم عقب گذاشته است. پاسخ اینها از بیرون روشن نیست هرچند که در درون خود ابهامی نسبت به اینها نداشته باشیم. این مصافی است که امروز در مقابل رهبری حزب کمونیست کارگری و کادرهایش باز شده است، باید از آن پیروز بیرون بیاید. فرصت زیادی هم برای این کار نداریم که نشان دهیم همان حزبی هستیم که قبلا بودیم. با از دست دادن این فرصت تلاش به مراتب بزرگتری برای برگرداندن حزب کمونیست کارگری به موقعیت کنونی آن لازم خواهد بود^{۳۳}

ما به حفره هائی که در مقابل حزب در فقدان حکمت دهان باز کرده بود پرداختیم و آن پلنوم در این مورد حرف نزد، توجه کسان زیادی را جلب نکرد یا اصلا چنین حفره هائی را نمیدیدند. اما قدرت بینائی سیاسی ما را بیش از هر چیز سنت و افقی که صاحب آن هستیم تعیین میکند نه بدفهمی های نظری.

فصل هفتم - جنبش سرنگونی و پوپولیسم وارونه - دوره دوم

از دست دادن منصور حکمت برای حزب کمونیست کارگری یک زلزله به تمام معنی بود. گذشته از ابعاد عاطفی قضیه که همه را بلا استثنا در بر گرفته بود، این زلزله ویرانی های سیاسی زیادی را بر جای گذاشت. این زلزله با یک اتفاق سیاسی و اجتماعی دیگر همراه شد که حزب را نیازمند اتخاذ تاکتیک های جدید در مقابل مسائل جدید میکرد. اگر این رویداد های سیاسی نبود و اگر اوضاع سیاسی جامعه همان بود که قبلا بود شاید روال اتفاقات درون حزب هم این شکل حاد را بخود نمی گرفت.

وضع جدید قطعی شدن شکست دو خرداد بمثابة یک پدیده اجتماعی و تبدیل شدن سرنگونی طلبی به بستر اصلی مبارزه با جمهوری اسلامی بود. این تغییر را در جای دیگری مفصل توضیح داده ایم اما اینجا همین قدر بگویم که با بی خاصیت شدن دو خرداد، ضدیت با دو خرداد هم بی خاصیت میشود. جامعه انتخاب سیاسی اش به انتخاب یکی از دو صف اصلی در درون جنبش سرنگونی، یعنی پرچم چپ یا پرچم راست تبدیل میشود. ضدیت با دو خرداد دیگر هویت متمایز کننده ای نیست. خصوصیت عمومی جنبش در حال جریان است. حزب کمونیست کارگری میبایست معنی خود از سرنگونی را بدست میداد و سعی میکرد جامعه را حول آن پلاریزه کند. منصور حکمت خود در استقبال از این شرایط مکررا در بحث های شفاهی به وجود یک خلار در تاکتیک حزب اشاره میکرد. میگفت طرف مقابل ما با شعار فراندنم به این جنبش موجود یک معنی پیروزی و یا راه پیروزی نشان میدهد. راهی را در مقابل جامعه قرار میدهد که حرکت برای سرنگونی جمهوری اسلامی میتواند پیروزی خود را با آن تداعی کند و با تحقق آن خود را پیروز احساس کند. هسته بحث "جنبش سلبی و جنبش اثباتی" که توسط منصور حکمت در حاشیه کنگره سوم حزب که در نقد حمید تقوایی ارائه شد همین بود^{۳۴}. از جمله منصور حکمت در این سخنرانی میگوید:

مجاهد نمیگوید مرگ بر جمهوری اسلامی، میگوید مرگ بر حکومت آخوندی. بقول معروف در خیلی موارد در سلب، اثباتی نهفته است. اینکه شما تا کجا را میخواهی نفی کنی نشان میدهد چه چیزی را میخواهی عوض کنی. واضح است که تصویر اثباتی تو باید بالای سر جامعه باشد. من میخواهم بگویم که شعار روز جنگ، آن شعار هل من مبارز طلبیدن و برویم به سمت پادگانها، بزنید و بگیرید، نمیخواهیم، رضایت نمیدهیم و یا مثلا

مقابل این تلاش ها منطق واقعی دینامیسم درونی حزب کمونیسم کارگری بود. خط چپ سنتی مستمر در مقابل این تغییرات مقاومت میکرد. یک پایه لایتجزای لنینیسم و خط حکمت تحزب کمونیستی و اهمیت ساختن یک ماشین مدرن رزمنده با دیسپلین حزبی در مقابل سازماندهی جنبشی است.

جای دیگری توضیح داده ام که یک مشخصه منسویک ها و منشویسم سازمان دادن جنبشی در مقابل سازماندهی حزبی است^{۳۲}. رهبری و بدنه حزب کمونیست کارگری بطرز عجیبی در مقابل نیاز به سازمان، دیسپلین، مقررات، روتین ها، استاندارد کردن نهاد ها و روش های حزب مقاومت میکرد. در حزب کمونیست کارگری تب آکسیونیسم و سازماندهی جنبشی، استاندارد های سازمان حزب را حتی تا دوره پیش از حزب کمونیست ایران عقب برد. در حزب کمونیست کارگری ایران، علیرغم همه دوره های آموزشی، همه مقررات، همه نقد ها و فشارهای خط حکمت درست به دلیل وجود همین سنت چپ ما صاحب یک حزب سیاسی و با دیسپلین نشدیم. و این نشان دهنده قدرت چپ سنتی و عادات و نرم های این سنت در حزب کمونیست کارگری ایران است. بحث من بر سر افراد نیست. بحث بر سر یک سنت، یک استاندارد و یک توقع و یک افق از کار حزبی است که مطلقا ربطی به کمونیسم لنین و یا خط حکمت ندارد، و به شهادت اسناد هم لنین و هم حکمت تا آنجا که قدرت داشتند با این نوع تلقی از تحزب در افتادند. این تلقی از تحزب سیاسی بستر عمومی در حزب کمونیست کارگری ایران بود و متاسفانه هنوز هم ما نود درصد این سنت ها و این عادات را در حزب حکمتیست با خود حمل میکنیم.

به نوبه خود من در سخنرانی در پلنوم ۱۶ حزب کمونیست کارگری تحت عنوان "حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت" تلاش کردم توجه را به معنی سیاسی از دست دادن منصور حکمت در متن آن حزبی که داشتیم و آن مبارزه ای که در زمان خود حکمت در جریان بود جلب کنم. آنجا از جمله گفتم:

سوالات جدی از ما میکنند. حزب بعد از منصور حکمت کجا میروید؟ میخواهد قدرت سیاسی را بگیرد؟ اشتهای آنرا دارد؟ شتاب و جسارت دوره منصور حکمت را از خود نشان میدهد؟ تیز بینی و ژرف اندیشی منصور حکمت را از خود نشان خواهد داد؟ میپرسند انسجام درونی حزب چه میشود؟ چند پارچه نمیشوید؟ انسجام درونی حزب کمونیست کارگری مساله درونی ما نیست. مساله یک جنبش و مساله ای اجتماعی است. حتی مساله مخالفینش است.

از ما میپرسند مارکسیسم نان کو؟ چه کسانی از مارکسیسم دفاع خواهند کرد؟ میپرسند حزب کمونیست کارگری به حزبی منتظر فرصت تبدیل خواهد شد یا حزبی خواهد ماند که مثل دوره منصور حکمت فرصت ها را میساخت؟ آیا تبدیل به یک حزب متوسط الحالی نخواهید شد که منتظر فرج است؟ رادیکال است تظاهرات میکند، انسانی است، ضد ناسیونالیسم و ضد مذهب است و کمونیسم را میخواهد. اما این تنها یک وجه حزب منصور حکمت بود. منصور حکمت و حزب اش حال را تغییر میدادند و آیندند را شکل میدادند. منصور حکمت قبل از هر چیز سازنده فرصت ها بود. آیا حزب کمونیست کارگری چنین حزبی باقی خواهد ماند؟ حزب کمونیست کارگری آیا کماکان فرصت ها را میسازد؟ این حزبی بود که کنفرانس برلین را خلق کرد؛ بدون حزب کمونیست کارگری کنفرانس برلین نبود.

حزب کمونیست کارگری با بحث حزب و جامعه، حزب و قدرت سیاسی، حزب و شخصیت ها فرصت ایفای نقش برای کمونیسم در جامعه را خلق کرد. منتظر باز شدن فضا نماند. با طیف وسیعی از کادرهای کمونیست این فرصت را برای کمونیسم خلق کرد. اینها نقاط قدرت این حزب است اما با نبود منصور حکمت ادامه آنها در هاله ای از ابهام قرار میگیرند. این سوالات تنها از یک جمع کوچک بالای حزب نیست. رهبری حزب کمونیست کارگری امروز در اینجا نشسته است و جامعه این سوالات را در مقابل آن قرار داده است. باید به آنها پاسخ دهد.

بر این متن است که میگوئیم از دست رفتن منصور حکمت برای حزب کمونیست کارگری و برای سیاست کمونیستی در ایران، بیش از یک رویداد عاطفی و تشکیلاتی یک اتفاق سیاسی است. خود منصور حکمت در دوران بیماری به آذر مدرسی (رئیس هیات دبیران وقت در حزب) مینویسد:

از نظر سیاسی به نظر من کمیته مرکزی حزب، علیرغم همه ابراز نگرانی های جدی، هنوز صورت مسأله سرنوشت حزب در غیاب نادر را هم بدرستی برای خود طرح نکرده است. همه دارند تشکیلاتی فکر میکنند. اینکه کدام فرد

به نظر من، علیرغم اطمینان خاطری که حمید میدهد، اگر شما دارید شعارتان را بر مبنای مقدمات نظری و مشاهدات تاریخی معینی طرح میکنید، آنوقت صدق نکردن آن مقدمات و مشاهدات قطعا از نظر منطقی باید پایه آن شعار را سست کند. اینجاست که من میگویم این مقدمه چینی، زائد و نادرست است. فوریت سوسیالیسم ما نه از مشاهداتی از اوضاع کنونی ایران، بلکه از مشاهده حاکمیت سرمایه و عصر ما در آمده است.^{۳۳}

منصور حکمت در نامه ای که در مورد مصاحبه حمید تقوایی با نشریه انترناسیونال در مورد شعار انقلاب سوسیالیستی نوشت همین التقاط نظری حمید تقوایی میان سرنگونی، انقلاب و انقلاب سوسیالیستی را مورد نقد قرار داد^{۳۱}.

جدال میان کمونیسم و چپ سنتی، جدال میان خط حکمت و مارکسیسم انقلابی در حزب کمونیست کارگری از همین مقطع به شدت حاد شد. تمام جلسات دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و جلسات اجرائی در رهبری حزب مملو از درگیری میان این دو سنت و این دو خط است. جای تاسف است که با مرگ منصور حکمت از نظر تاریخ نگاران رهبری جدید حزب کمونیست کارگری آن دعوا "ناگهان" تمام شد و دعوای کاذب میان "چپ" و "راست" به موضوعی تبدیل شد که حزب را دو شقه کرد. گفتیم که این توضیح رهبری حزب کمونیست کارگری مخالف ابتدائی ترین حکم مارکسیسم است. این حکم ماتریالیسم تاریخی میگوید تاریخ پدیده ای پیوسته است که ناگهان شروع و ناگهان تمام نمیشود و تاریخ مبارزه سیاسی، تاریخ مبارزه عقاید نیست، تاریخ رو در روئی طبقات است که از کانال جنبش های مختلف اجتماعی در مقابل هم می ایستند. همه اینها در تاریخ نگاری رهبری جدید حزب کمونیست کارگری کنار گذاشته شد. به عکس تصویری که چپ سنتی میدهد آنچه که در واقعیت در حزب کمونیست کارگری اتفاق افتاد این بود که در حزب کمونیست کارگری همان کشمکش میان خط حکمت و چپ سنتی ادامه یافت با این تفاوت که چپ سنتی در غیاب حکمت به خط او عنوان راست را داد. در این تاریخ بازنویسی شده و سفارشی جدال میان خط حکمت با چپ سنتی و مارکسیسم انقلابی انکار میشود و یا به زیر فرش روبوده میشود و از آن هم بدتر کمونیسم کارگری حکمت ادامه "طبیعی" مارکسیسم انقلابی نمایانده میشود. موضوعی که بارها و بارها مورد اعتراض منصور حکمت بود. بخش اعظم کتاب "تفاوت های ما" به توضیح تمایز بنیادین میان مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری اختصاص دارد و ما قبلا نسبتا به تفصیل به آن اشاره کردیم. تاریخ نگاران رهبری جدید حزب کمونیست کارگری در واقع دارند تاریخ گذشته این حزب را که در آن چپ سنتی و مارکسیسم انقلابی زیر فشار دائم خط حکمت بود را عوض میکنند.

همه شواهد نشان میدهد که حزب کمونیست کارگری از روز اول ایجاد آن، خصلت ائتلافی و چند خطی داشت. یک خط آن کمونیسم منصور حکمت بود و خط دیگر مارکسیسم انقلابی و چپ سنتی. این حکم به شهادت تاریخ این حزب، به شهادت آنچه که خود منصور حکمت بارها و بارها اظهار کرده است، به شهادت آنچه که اتفاق افتاد، به شهادت اسناد، به شهادت همه جلسات پلنوم های کمیته مرکزی، جلسات دفتر سیاسی و هیات دبیران آن، در همه لحظات این حزب و در همه جزئیات آن از سیاست تا مقررات اداری حزب قابل مشاهده است. عرصه این کشمکش تنها سیاست بلاواسطه نبوده است، مدرنیسم حزبی، ساختن حزب در خارج کشور و بحث خانه های حزب، بحث ساختار حزب در داخل کشور، اهمیت مقررات و موازین سازمانی، قرار های پلنوم ۱۰، و مقاومت و سنگینی حزب در

جنبشی است که می‌خواهد جوان راحت تر زندگی کند و قید و بند فرهنگی و دخالت در زندگی خصوصی کم شود، جنبشی است که در بهترین حالت می‌خواهد ساعت کار کارگر کم شود و بیمه بیکاری هم بگیرد. کمونیست ها و طبقه کارگر باید رابطه خود را با این جنبش تعریف کنند. به اعتقاد ما باید گفت با همه منفعتی که ما در این جنبش داریم این جنبش تمام خواست های ما را منعکس نمی‌کند در نتیجه در تمایز از سایر سنت ها و نیروهائی که این جنبش تمام آرمان شان را نمایندگی میکند، برای ما این جنبش نقطه شروع انقلاب خودمان، انقلاب سوسیالیستی است. از نظر ما اگر کمونیست ها و طبقه کارگر تلاش نکنند که رهبری این جنبش را بدست بگیرند بزرگترین خطای سیاسی را کرده اند. تحقق این خواست ها بیش از هر کس به نفع طبقه کارگر است. سندیکالیست و آکادمیستی که کارگر و کمونیست را از انجام این امر باز می‌دارد و به هر دلیل می‌گوید کارگران و کمونیست ها نباید رهبری این جنبش را بدست بگیرند، آینده طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی را پیش فروش کرده اند. این برخورد تپیکی است که به نام منشویسم شناخته شده است.^{۳۶}

از طرف دیگر اما، اگر شما یک کارگر یا فعال کمونیست باشید موظف هستید که به طبقه خود و به جامعه بگوید و توضیح دهید که اگر این جنبش به همه اهداف خود هم برسد باز سرمایه داری سر جای خود هست، باز کارگر استثمار میشود باز هم بیکاری و فقر وجود خواهد داشت باز هم دیکتاتوری بورژوازی بجای خود باقی است و در نتیجه باز هم جنبش سوسیالیستی ما باید علیه وضع موجود انقلاب کند. در نتیجه برای ما این جنبش بیش از هر چیز تخته پرش بلاواسطه به یک انقلاب سوسیالیستی است. در نتیجه بحث برای ما این خواهد شد که این جنبش موجود باید به چه نوعی از پیروزی برسد که انقلاب بعدی را برای ما ساده تر و سر راست تر و بی درد تر و سریع تر بکند. اگر ما این پیروزی را تعریف نکنیم، اگر خصلت گذرای این پیروزی را نشناسیم و اگر طبقه کارگر را برای گذار بلاواسطه به یک انقلاب سوسیالیستی به لحاظ فکری و عملی آماده نکنیم به سرنوشت سال ۵۷ دچار میشویم. باید طبقه کارگر را برای انقلاب واقعی بعد از سرنوشتی آماده کرد. عدم انجام این کار عملاً طبقه کارگر را در محدوده یک افق بورژوازی، گیرم رادیکال، محدود می‌کند. خصلت بورژوازی پوپولیسم هم دقیقاً در همین محدودیت است. شرط پیروزی انقلاب سوسیالیستی اینست که طبقه کارگر عمیقاً و قاطعانه تمایز خود از این رادیکالیسم خرده بورژوازی را درک کند.

تشخیص این دو برخورد به جنبش موجود فاصله میان یک انقلابی کمونیست و یک رادیکال خرده بورژوا را نشان میدهد. تشخیص فاصله میان یک کمونیست و یک ناسیونالیست میلیتانت است. تشخیص فاصله جنبش کمونیستی با جنبش سرنوشتی است. کسی که این تفاوت ها را تشخیص ندهد در واقع متوجه فرق سوسیالیسم با سرنوشتی نیست و بنا به تعریف باید برای توضیح این اغتشاش جنبشی به اغتشاش تئوریک احتیاج پیدا میکند و ایده های پوپولیستی که عوضی گرفتن یک جنبش همگانی با یک جنبش طبقاتی کارگری را توجیه میکند لازم میشوند. این بینش بجای اینکه جنبش موجود را به زیر پرچم کمونیسم طبقه کارگر بکشاند، طبقه کارگر را در یک فضای مه آلود فکری و در یک اغتشاش تئوریک به زیر پرچم جنبش موجود میبرد.

رابطه میان این پوپولیسم، که امروز حزب کمونیست کارگری نماینده آن است، با ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی درست مثل رابطه پوپولیسم شرق زده سال ۵۷ است با

را هم بی خاصیت کرد. و کشتی سرگردان این چپ هر روز باد جدیدی را به بادبان انقلاب سردرگم خود انداخت.

از این شاخ به آن شاخ جستن ها و هیچ بحثی را به انتها نرساندن یکی از خصوصیات این چپ بود و هست. بحث "حزب و انقلاب" برای کنار زدن بحث حزب و قدرت سیاسی از جانب حمید تقوایی و هم نظراتش مطرح شد، و این بحث با اولین برخورد انتقادی بایگانی شد. شعار "زنده باد شورا" درست با همان استدلال های بحث "جمهوری سوسیالیستی" مطرح شد و با نقد ما ظاهراً بایگانی شد. اعلام شد که "انقلاب ما را فرامیخواند" و کنگره چهارم کنگره انقلاب است و وقتی پرسیدیم کدام انقلاب؟ شما خواستار چه انقلابی هستید؟ این که در جریان است انقلاب ما نیست، انگار کل فلسفه وجودی آنها به زیر سوال رفت و با فریاد "وا انقلابا" با اتکا به یک پوپولیسم عقب مانده در سطح سیاسی و سنت های فرقه ای ترین چپ ممکن در سطح فکری و تشکیلاتی و بالاخره با یک انقلاب ایدئولوژیک به جنگ ما آمدند. سوسیالیسم برای این سنت مثل همیشه سرنوشتی است و وقتی ما با نقد این جنبش سرنوشتی و گذاشتن انگشت روی تمایز آن با انقلاب سوسیالیستی به میدان آمدیم دنیا زیر و رو شد. مداحان و کرنش کنندگان به جنبش سرنوشتی چپ شدند و ما منتقدین همین جنبش ظاهراً راست!!! باید هم همین طور میبود. لابد برای کسی که تمام فلسفه زندگی سیاسی اش در جنبش سرنوشتی خلاصه میشود سوسیالیست ها راست به نظر میرسند. همانطور که برای مجاهدین هم همه چیز جنبش سرنوشتی است و بقیه که به هر اعتبار با این داده مجاهد موافق نباشند راست هستند. اما این دنیای پشت رو شده، دنیای وارونه شده پوپولیسم سال ۲۰۰۲ است.

پوپولیسم چپ سنتی در سال ۵۷ در حول جنبش سرنوشتی رژیم شاه شکل گرفته بود. در این پوپولیسم سرنوشتی رژیم که بخشی از بورژوازی در آن شریک بود مساوی سوسیالیسم گرفته میشد. قرار بود با یک انقلاب همگانی (انقلاب خلقی) حکومت سرمایه داری سرنوشتی شود^{۳۵} سنت بورژوازی که آن دوره افق این جنبش را تامین میکرد ضد غربی بود و پوپولیسم ۵۷ هم به تبع آن ضد غربی، آل احمدیست و ضد امپریالیست بود. پوپولیسم امروز هم در اساس همان رابطه را با جنبش سرنوشتی دارد. اما افق بورژوازی در این جنبش غرب گرا است. پوپولیسم ما هم امروز غرب گرا و مدرنیست است و به این دلیل سر از حمایت از فرخوان های جریان هخا، و یا دیدن جنبه مثبت در تحریکات ناسیونالیست های ترک و کرد (که آنها هم ضد رژیم و سرنوشتی طلب هستند) و بالاخره تزلزل و اغتشاش فکری در مقابل سیاست های آمریکا (که آنها سرنوشتی طلب است) سر در می آورد.

برای اینکه مشخصات این پوپولیسم را بشناسید باید به جامعه نگاه کنید. وارونگی یا سر و ته بودن پوپولیسم ۲۰۰۲ محصول جابجائی سنت ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی با سنت ناسیونالیسم جهان سومی ضد امپریالیست در فضای سیاسی و اجتماعی ایران است.

اجازه بدهید کمی روی این نکته مکت کنیم. در ایران جنبش یا یک حرکتی در حال تپش است. همه تپش این جنبش را احساس میکنند. به عنوان کمونیست فوراً باید از خود پرسید که این جنبش چه می‌خواهد و پرچم مطالبه ماگزیمال آن در شرایط کنونی چیست؟ متوجه میشویم که جنبشی است که خواستار برابری حقوق زن و مرد است، جنبشی است که خواستار خلاصی فرهنگی است، جنبشی است که می‌خواهد ایران مدرن و غربی بشود، جنبشی است که می‌خواهد دست آخوند را از حکومت کوتاه کند،

بگویند طبرزدی نوکری اختیار از این در نمیآید که من آلترناتیوم را گفته‌ام. این شعارها از این در میآیند که آنها می‌خواهند سازش کنند تو نمی‌خواهی، فقط از این. یکی یکی سیاستمدارهای طبقات دیگر می‌خواهند سازش کنند ولی تو نمی‌خواهی. یکی یکی در حفظ وضع موجود آن روز ذینفع میشوند ولی تو ذینفع نیستی. و اگر مردم هم ذینفع نباشند و حس کنند که ذینفع نیستند با تو می‌آیند. یا تو باید کاری بکنی که حس کنند که ذینفع نیستند. به این معنی قبول میکنم که هرچه جلوتر میرویم و اوضاع آشفته تر باشد، دوز بیشتری از اینکه آلترناتیو چی هست را باید وارد کنیم. بالاخره بین دو نیرو که هر دو طرفدار سرنوشتی است مردم باید انتخاب کنند.

تا وقتی که دو خرداد هنوز در میدان بود این خلا در تاکتیک های حزب زیاد نمایان نبود. اما با از میان رفتن دوم خرداد جواب ندادن به ضرورت ارائه یک تعریف روشن از سرنوشتی جمهوری اسلامی برای حزب مهلک بود. استنکاف از این کار ما را به دنباله روی از بخش دیگر همین جنبش سرنوشتی یعنی ناسیونالیسم پرو غرب میکشاند. اتفاقی که امروز برای حزب کمونیست کارگری افتاده است. با از میدان به در رفتن دو خرداد و با توجه به صف بندی های موجود در جامعه میبایست در مورد ابعاد این جنبش سرنوشتی و خصوصیات انقلابی که میتواند حول آن شکل بگیرد قضاوت کرد و در مورد آن حکم داد. جنبش سرنوشتی واقعا موجود مشخصات، نقاط قوت و بویژه محدودیت های خود را نشان داده بود و میبایست پیروزی آن را از زاویه منفعت طبقه کارگر و بعنوان تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی تعریف کرد.

جلسه قبل توضیح دادم که در دوران های غیر انقلابی یا در دوره هایی که تحرک انقلابی در جامعه نیست حکم دادن در مورد خصوصیت انقلاب آتی مرحله بندی کردن انقلاب است. اما از طرف دیگر وقتی اوضاع انقلابی میشود و یا تحرک انقلابی بالا میگیرد دیگر نداشتن چشم بصیرت تشخیص خصوصیت و دامنه برد این تحرک انقلابی ما را تماماً دنباله رو اوضاع خواهد کرد. همین تشخیص و عدم تشخیص بخش مهمی از فاصله عظیم میان متد لنینیسم و تروتسکیسم است. حرف زدن از خصوصیات و دامنه برد یک انقلاب بعد از آن انقلاب هنر نیست. هنر این است که از قبل بتوانیم به استقبال آن برویم.

در بحث قبل توضیح دادم که چرا در برنامه دنیای بهتر بحثی از جمهوری دمکراتیک انقلابی نیست. جمهوری دمکراتیک انقلابی جوابی بود به انقلاب ۵۷. یک تاکتیک است و نه یک مرحله بندی انقلاب. هنگام نگارش برنامه دنیای بهتر چنین انقلابی در جریان نبود. اما وقتی انقلاب دیگری در حال شکل گیری است، وقتی این انقلاب جنسیت خود را نشان داده است ندیدن خصلت آن نابینایی سیاسی یا تله ایسم و دنباله روی از اوضاع است. در جلسه قبل در اینمورد صحبت کردیم. همانطور که در انقلاب ۱۳۵۷ ایران وحدت کمونیستی به دنباله روی از اوضاع افتاد و منشویک ها در انقلاب ۱۹۰۵ و مارس ۱۹۱۷ به دنباله روی افتادند.

مشکل این بود که این سوال در موقعیت نامناسی در مقابل حزب کمونیست کارگری قرار گرفت. این سوال وقتی در مقابل ما قرار گرفت که متاسفانه منصور حکمت را نداشتیم. تلاش ما در پلنوم ۱۶ (اولین پلنوم بعد از منصور حکمت) هم مطرح کردن همین سوال و تلاش برای جواب دادن به همین سوال بود.

گفتم که نفس تحرک سیاسی و عروج جنبش سرنوشتی در جامعه ایران چپ سنتی را دوباره به حرکت در آورد. شکست دو خرداد تنها قطب نمای این چپ یعنی ضدیت با دو خرداد

است. این سنت کمونیست های عراق را در انتظار نیروهای بین المللی بی وظیفه میکند و بزرگترین خدمت را به اسلام سیاسی و آمریکا میکند. و تلاش ما و کمونیست های عراق و فعالیت کنگره آزادی عراق را محکوم میکند.

لغزش دیگر برخورد این خط به انتخاب احمدی نژاد بود. فوراً اعلام کردند که تقلب شده است، کودتا کردند و غیره و رفتند پشت تئوری دفاع از هاشمی رفسنجانی در مقابل احمدی نژاد. این موضع مشترک کل اپوزیسیون ناسیونالیست طرفدار غرب از رضا پهلوی تا مهدی خانبابا بود. همه همین موضع را گرفتند. ظاهراً اگر کسی دیگری از دو خرداد یا رفسنجانی سر از صندوق ها در می آوردند کودتا یا تقلب نبود! دیدن همین لغزش ها باید به اندازه کافی در رابطه با شباهت شان به مواضع اپوزیسیون ناسیونالیست پرو غرب گویا باشد. بحث بر سر انگیزه یا عقاید نیست. بحث بر سر افق های جنبشی است. فراخوان هخا به تظاهرات علیه جمهوری اسلامی با یک پرچم اولترا راست ناسیونالیستی در سال گذشته با فراخوان هادی غفاری به تظاهرات با پرچم اسلامی در سال ۵۷ تفاوتی ندارد. آن زمان چپ سنتی به هادی غفاری سمپاتی داشت و در تظاهرات او شرکت میکرد امروز چپ سنتی به هخا سمپاتی دارد و در تظاهرات اش شرکت میکند. در واقع آرزوی لازم به این نیروی ارتجاعی را ندارد.

اگر لازم نباشد که انقلاب دیگری را سازمان دهید و اگر لازم نباشد از انقلاب در حال جریان بعنوان تخته پرش به انقلاب دیگری استفاده کنید و اگر انقلاب جاری همان کاری را بکند که شما میخواهید دیگر به حزب سازمانده و رهبر احتیاجی نیست. و میشود لایقیدانه حزب کمونیست کارگری را متلاشی کرد. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری در آن زمان تمام تلاش و سازش های ما برای حفظ حزب را عقب نشینی و برخورد ما از موضع ضعف گرفت. همانطور که گفته اند؛ امروز هم بدون آن حزب کمونیست کارگری، بدون ما، واقعا راحت تر هستند واقعا احساس قدرت بیشتری میکنند، آرام تر میخوابند. چون انتقادات خط حکمت به چپ سنتی به بیرون از حزب رانده شد و فشار ما برای تامین پراتیک کمونیستی و ایجاد یک سازمان حزبی را از سر خود کم کردند. در جلسه به اصطلاح کنگره پنجم این شادی و آسودگی را در گفتار و رفتار رهبران جدید این حزب مبینید. واقعا فکر میکنند انقلاب سوسیالیستی همین است که آنها مشغول آن هستند. نقد منصور حکمت از حزب کمونیست کارگری حذف شد و جریان مورد نقد دست بالا پیدا کرد. این مضمون رویداد درونی حزب کمونیست کارگری بر متن تاریخ واقعا موجود آن است.

آیا جدائی در حزب کمونیست کارگری سرنوشت محتوم بود. به اعتقاد من نه. خط و سنت ما به یک حزب سیاسی محتاج است و ما تمام تلاش ممکن را برای نگاه داشتن آن حزب کردیم. جدائی در حزب کمونیست کارگری اجتناب ناپذیر نبود. تجربه حزب کمونیست کارگری نشان میدهد که در یک حزب کمونیستی مادام که هژمونی سیاسی با خط ما باشد امکان کنار هم ماندن و با هم کار کردن طیف وسیعی از نیروها و جریانات کمونیست هست. ما به حزب سیاسی، حزبی که تعدد نظرات را تحمل کند و وحدت اراده را تضمین کند باور داریم و به آن نیاز داریم. تجربه حزب کمونیست کارگری بار دیگر نشان میدهد که تا وقتی ما، چه در دوره حکمت و چه بعد از آن دست بالا را داشتیم حزب را نگاه داشتیم و

وقتی چپ سنتی دست بالا پیدا کرد حفظ وحدت تشکیلاتی و سیاسی حزب بی اهمیت شد. از نظر من آنچه که دست بالا پیدا کردن چپ سنتی را تحمیل کرد در نهایت ضعف خودآگاهی خط ما در حزب کمونیست کارگری بود که منصور حکمت خود در آخرین پلنومی که در آن شرکت داشت برای چندمین بار بر این ضعف انگشت گذاشت. ناروشنی بخش عمده رهبری و بدنه این حزب نسبت به خصوصیات جنبشی این چپ سنتی و تشخیص تمایز های خط حکمت با این جریان به این چپ امکان داد که کنترل را در حزب بدست بگیرد. امروز هم ضمانت پیشرفت ما تعمیق این خود آگاهی و واقعا حکمتیست کردن حزب حکمتیست است. نقد امروز ما را هم باید دوباره در متن این گفته مارکس قرار داد:

“... انقلابهای پرولتری ... مدام از خود انتقاد میکنند، پی در پی حرکت خود را متوقف میسازند و به آنچه که انجام یافته نظر میرسد باز میگردند تا بار دیگر آنرا از سر بگیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بیرحمانه به باد استهزا میگیرند، دشمن خود را گویی فقط برای آن بزمین میگویند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافزاد، در برابر هیولای مبهم هدفهای خویش آنقدر پس مینشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و خود زندگی با بانگ صولتمند اعلام دارد: گل همینجاست، همینجا برقص!” (مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

توضیحات

۱- منظور سه سخنرانی است که در سال ۲۰۰۵ انجمن مارکس - حکمت لندن توسط کوروش مدرسی ایراد شد: کمونیست ها و انقلاب: منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت (ژوئیه ۲۰۰۵)، حزب کمونیست کارگری؛ جریانات و تناقضات درونی آن (ژوئیه ۲۰۰۵)، و انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها (اوت ۲۰۰۵).
۲- رک سخنرانی منصور حکمت در پلنوم چهاردهم حزب لینک به بحث های پلنوم چهاردهم <http://www.hekmatist.com/asnad.htm>
۳- اشاره به کتاب سهیلا شریفی است
۴- اشاره به حمایت مستمر رهبری حزب کمونیست کارگری از شرکت مردم در تظاهرات های قومی مانند فراخوان های هخا، جبهه الحواز، ترک پرست ها در ماجرای کاریکاتور منتشر شده و .. است.
۵- منصور حکمت، “مبانی کمونیسم کارگری - سمینار در انجمن مارکس لندن سال ۲۰۰۰”، ضمیمه ۱ منتخب آثار منصور حکمت، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، ژوئیه ۲۰۰۶، صفحه ۴۳۷، تاکید ها از ماست.
۶- همانجا، صفحه ۴۳۱، تاکید ها از ماست.
۷- رک نشریه حکمت شماره ۱
۸- منصور حکمت، “مبانی کمونیسم کارگری - سمینار در انجمن مارکس لندن سال ۲۰۰۰”، ضمیمه ۱ منتخب آثار منصور حکمت، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، ژوئیه ۲۰۰۶، صفحه ۴۳۱.
۹- منصور حکمت، “تفاوت های ما” نشریه بسوی سوسیالیسم، شماره ۴ آبان ۱۳۶۸، صفحه ۸۱، منتخب آثار جلدی منصور حکمت، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست صفحه ۸۸۸.
۱۰- همانجا صفحه ۸۵
۱۱- رک به مصوبات و مباحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران در منتخب آثار یک جلدی منصور حکمت و همینطور برای مباحث کنگره پنجم کومه له رجوع کنید به جزوه

جمع بندی مباحثات این کنگره در سایت کوروش مدرسی
۱۲- در این رابطه باید به یک کتاب دیگر اشاره کنم. این کتاب نوشته من و رحمان حسین زاده تحت عنوان “حزب کمونیست کارگری عراق - مصاف ها و چشم اندازها” است که در سال ۱۹۹۶ (۱۳۷۷) منتشر شد. این کتاب حاوی تاریخ کومه له و حزب کمونیست و جریان کمونیسم کارگری است و سرخ بسیاری از بحث های امروز ما را دارد. از جمله بحثی داریم تحت عنوان حزب اجتماعی و حزب حاشیه ای که در آنجا تفاوت آدم مشهور را با رهبر سیاسی توضیح میدهد. تفاوتی که حدود ده سال بعد مجبور شدیم برای رفقای خود مان در حزب کمونیست کارگری دوباره توضیح دهیم که با هنریشگی سیاسی نمیشود انقلاب کرد. رهبر اجتماعی و حزب اجتماعی لازم داریم.

۱۳- کوروش مدرسی و رحمان حسین زاده، “حزب کمونیست کارگری عراق؛ مصاف ها و چشم اندازها” انتشارات حزب کمونیست کارگری عراق، اوت ۱۹۹۶
۱۴- مراجعه کنید به منصور حکمت، سمینار اول کمونیسم کارگری منتخب آثار یک جلدی صفحه ۷۴۹ و کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان، منتخب آثار یک جلدی صفحه ۷۹۱
۱۵- جعفر شفیعی و کوروش مدرسی، جمع بندی مباحث کنگره پنجم کومه له، انتشارات کومه له ۱۳۶۵، همچنین رک سایت کوروش مدرسی
۱۶- منصور حکمت جمع بندی از مجادلات درونی اخیر در تشکیلات کردستان آبان ۱۳۶۸، منتخب آثار یک جلدی ص ۸۹۴
۱۷- منصور حکمت، تفاوت های ما، منتخب آثار یک جلدی صفحه ۸۶۳، تاکید از ماست
۱۸- نامه سرگشاده خطاب به رفقای چپ در کردستان- منتخب آثار یک جلدی صفحه ۹۰۲، تاکید از خود منصور حکمت است
۱۹- حوالی پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، کانون کمونیسم کارگری برای گسترش خود اقدام به مصاحبه با اکثر اعضای مرکزیت آن روز حزب، از جمله من، عبدالله مهددی و حمید تقوایی گرفت. حاصل این مصاحبه ها پیوستن رسمی من به کانون کمونیسم کارگری بود.

۲۰- ما همین سیاست و همین استدلال را در مقابل رهبری جدید حزب کمونیست کارگری در دوره بحران قرار دادیم. گفتیم که اجتماعا نه ما میتوانیم شما را تصفیه کنیم و نه شما میتوانید این کار را بکنید. اما آنها نه در دوره حزب کمونیست اصولا متوجه این بحث بودند و نه در این دوره آن را درک کردند. اگر جامعه و سنت های سیاسی را تصویر نباشند این استدلال پوچ به نظر میرسد. که برای خط مارکسیسم انقلابی سنتی آن در هر دو مقطع این بحث پوچ به نظر میرسید.

۲۱- منصور حکمت، “ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق- نقدی بر سه نوشته از رفیق عبدالله مهددی” منتخب آثار یک جلدی، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۱۰۱۲
۲۲- منصور حکمت، منتخب آثار یک جلدی، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۱۰۲۹
۲۳- کمونیست، ارگان حزب کمونیست ایران، شماره ۶۳، مهر ۱۳۷۰ - خط تاکید ها در متن اولیه نیست
۲۴- گمان میکنم نوار جلسات این پلنوم به همت خسرو داور و ابراهیم عزیززاده در سایت حزب کمونیست ایران قابل دسترس است.
۲۵- ضمیمه ۱ منتخب آثار منصور حکمت، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۴۰۷، - خط تاکید و کلمه داخل کروشه از ماست.
۲۶- کوروش مدرسی، تزهائی درباره مسئله حاکمیت، نشریه مشعل، انتشارات داخلی کومه له، ۱۳۶۲، همینطور سایت کوروش مدرسی
۲۷- جعفر شفیعی - کوروش مدرسی جمع بندی مباحث کنگره ۵ کومه له - ۱۳۶۵،

همینطور سایت کوروش مدرسی
۲۸- مثلا مراجعه کنید به نامه منصور حکمت در باره شعار جمهوری سوسیالیستی در منتخب آثار منصور حکمت
۲۹- منصور حکمت، بحث درباره شعار “جمهوری سوسیالیستی ایران”، منتخب آثار منصور حکمت، ضمیمه ۱، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، ژوئیه ۲۰۰۶ - صفحات ۲۷۹ و ۲۹۴
۳۰- منصور حکمت، باز هم در باره شعار جمهوری سوسیالیستی ایران، منتخب آثار (چاپ اول - ژوئن ۲۰۰۵) - صفحات ۱۴۸۲ تا ۱۴۸۴
۳۱- منصور حکمت، نامه به فاتح و حمید تقوایی، سایت منصور حکمت
۳۲- کوروش مدرسی، “منشویسم، بلشویسم و لنینیسم - بررسی تاریخ انقلاب روسیه، نشریه حکمت شماره ۳
۳۳- کوروش مدرسی، “حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت، خلاصه سخنرانی در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی حزب، ۱۶ اوت ۲۰۰۲، انترناسیونال هفتگی شماره ۱۲۱ - ۸ شهریور ۱۳۸۱ - ۳۰ اوت ۲۰۰۲، همینطور در نشریه حکمت شماره ۱
۳۴- منصور حکمت، جنبش سلبی - جنبش اثباتی، منتخب آثار یک جلدی، صفحات ۱۵۷۹ تا ۱۵۸۶،
۳۵- منصور حکمت، رزمندگان و راه کارگر، جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی
۳۶- رک کوروش مدرسی، بلشویسم، منشویسم و لنینیسم در انقلاب روسیه

سایت هائی که در این نوشته مورد ارجاع قرار گرفته اند:

سایت منصور حکمت:

<http://hekmat.public-archive.net/>

سایت کوروش مدرسی:

<http://www.koorosh-modaresi.com/>

سایت نشریه حکمت:

<http://www.hekmat.cc/>

بقیه از صفحه ۲۳

عمومی دنیا اعلام جرم نکرده اند، در حالیکه اینها علیه مارینا، اطلاعاتی اعلام جرم در دادگاه افکار عمومی را می دهند، و دنیا را، توجه کنید، باورنکردنی است، دنیا را علیه فرامیخوانند! خشم و نفرت [انقلابی] اینها نسبت به قربانیان رژیم را با اعتراض اینها با خود رژیم مقایسه کنید!

امثال مارینا در ایران اجازه نوشتن ندارند و در خارج از کشور نیز این سکتها سعی در مرعوب کردن آنها داشته و مانع نوشتن واقعیات هستند. البته باید به این واقعیت اشاره کنم که همه این جو رعب و وحشتی که این برخوردهای فرقه ای سعی در ایجادشان دارند محدود به دنیای اینترنت است.

...

به امید روزی که همه انسانها حق برابر آزادی بیان را برای همه انسانها به رسمیت بشناسند و کسی به هر دلیلی به خودش اجازه ندهد که مانع از حرف زدن دیگری شود.

زنده باد شخصیت و حرمت و کرامت انسان.

Communist

Worker-communist Party—Hekmatist
www.hekmatist.com

با تمام قدرت به میدان بیائیم ۹ اوت روز اعتراض جهانی برای آزادی اسالو و صالحی

به فراخوان کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری و فدراسیون اتحادیه های جهانی حمل و نقل روزپنجشنبه ۹ اوت روز اعتراض جهانی برای آزادی محمود صالحی و منصور اسالو اعلام شده است.

کمیته خارج کشور حزب حکمتیست با حمایت از این فراخوان، همه ایرانیان خارج کشور را دعوت میکند که در نمایش های اعتراضی که در این روز برگزار میشود شرکت کنند. روز ۹ اوت باید به روز همبستگی بزرگ برای آزادی اسالو و صالحی و به روز همبستگی کارگری جهانی از طبقه کارگر ایران تبدیل شود.

حزب حکمتیست به سهم خود برای گسترش این اعتراض جهانی و برگزاری یک اعتراض وسیع و باشکوه در روز ۹ اوت تلاش میکند.

محمود صالحی و اسالو باید فوراً آزاد شوند

زنده باد همبستگی جهانی کارگری

زنده باد سوسیالیسم

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری حکمتیست

۲۸ ژوئیه ۲۰۰۷

آزادی بدون قید و شرط و فوری منصور اسالو و محمود صالحی

چندین نهاد همبستگی با کارگران ایران هفته ای (از ۴ تا ۱۱ آگوست) را جهت گسترش حرکت برای آزادی محمود صالحی و منصور اسالو تعیین کردند و اعلام نموده اند که در هفته ۳۲ سال ۲۰۰۷ یک حرکت سراسری برای آزادی این دو فعال کارگری در سطح خارج کشور برگزار میکنند و به حرکت برای آزادی آنها ابعاد و دامنه وسیعتری میدهند.

حزب کمونیست کارگری ایران [حکمتیست ضمن حمایت از این حرکت، فعالانه در این اقدام شرکت میکند.

حزب حکمتیست همه شخصیتها و نیروها و احزاب سیاسی را فرا میخواند که تلاش خود را برای آزادی این فعالین کارگری سرعت بخشند و هفته برگزاری کمپین برای آزادی محمود صالحی و منصور اسالو را به یک تلاش وسیع برای آزادی آنها تبدیل کنند.

آزادی محمود صالحی و اسالو و دیگر دستگیر شدگان کار ما و طبقه کارگر و مردم معترض ایران است. در مقابل رژیم جنایتکار اسلامی باید نیروی همبسته طبقه کارگر و مردم را به میدان آورد.

حزب کمونیست کارگری ایران _ حکمتیست

۲۰ ژوئیه ۲۰۰۷

به همکاران نشریه کمونیست در داخل ایران

رفقا،

۲- لطفاً اکیدا هیچکدام از فایل هایی که برای نشریه کمونیست ارسال میکنید را روی هارد دیسک شخصی خود، ضبط نکنید! لطفاً این فایل ها را یا روی هارد دیسک جداگانه ای که امکان مخفی کردن آن را درجایی دارید و یا روی سرور هایی که در آن ها آدرس های میل خود را دارید ضبط کنید!

۳- لطفاً از اسم های تشکیلاتی که از طریق آن ها تاکنون با حزب در ارتباط بوده اید، برای امضای نوشته های خود استفاده نکنید. لطفاً برای امضای نوشته های خود اسامی دیگری را تعیین کنید و به اطلاع ما برسانید.

با تشکر

بهرام مدرسی

دبیر کمیته تشکیلات کل کشور حزب حکمتیست

با توجه به استقبال زیاد هواداران، اعضا و کادرهای حزب از ایران با نشریه کمونیست ماهانه، لازم دانستیم یکبار دیگر تاکیدات امنیتی لازم را در این رابطه توضیح دهیم. توجه همه همکاران کمونیست از ایران را به این نکات جلب میکنیم و امیدواریم که این همکاری ها به هر چه پربارتر شدن نشریه کمونیست بیانجامد.

۱- لطفاً اکیدا از آی دی های رسمی خود برای مکاتبه با سردبیران کمونیست استفاده نکنید! لطفاً آی دی یا آدرس ای میل جداگانه ای برای این گونه مکاتبات تهیه کنید و به اطلاع ما برسانید.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

TV Partow
تلویزیون پرتو
Channel 6

تلویزیون پرتو

سیمای حقیقت، سیمای آزادی و برابری، سیمای کارگر و سیمای سوسیالیسم

حقایق ایران و جهان و راه نجات از نکت جمهوری اسلامی در برنامه های تلویزیون پرتو ارائه میشوند

برنامه های تلویزیون پرتو هر شب از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ شب بوقت تهران از کانال ۶ روی ماهواره "هات برد" پخش میشود. این برنامه روز بعد ساعت ۲ تا ۳ بعد از ظهر به وقت تهران تکرار میشود.

علاوه بر این روزهای جمعه تلویزیون پرتو از ساعت ۷:۳۰ تا ۸:۳۰ شب به زبان کردی نیز برنامه دارد.
مشخصات پخش به شرح زیر است:

با تلویزیون پرتو همکاری کنید و مشخصات پخش برنامه های این تلویزیون را به اطلاع عموم برسانند

به سیمای آزادی و برابری کمک مالی کنید. کار تلویزیون پرتو نیازمند کمک مالی شما است

<http://www.hekmatist.com/tv/>

Satellite: Hotbird 8
Orbital Position: 13 degrees East
Transponder: 14
Downlink Frequency: 11 470
Downlink Polarity: Vertical
FEC: 5/6
Symbol Rate: 27,500